



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

محمدباقر مدرس بستان آبادی

خانہٴ مادیات

در شرح حال

چهارده معصوم علیہم السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خانه‌های مأذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام قسمت مربوط به امام جواد علیه‌السلام

نویسنده:

محمد باقر مدرس بستان آبادی

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	خانه‌های مأذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام قسمت مربوط به امام جواد علیه‌السلام
۸	مشخصات کتاب
۸	امام محمد تقی
۸	فضایل مادر امام جواد
۹	روایت حسن بن جهم و حسن بن عمار
۹	امام رضا از امامت جواد خبر می‌دهد
۱۰	امام رضا از ولادت امام جواد خبر می‌دهد
۱۰	نظر قیافه‌شناس در حضور خاندان امام رضا
۱۰	علم عرفاه و علم قیافه
۱۱	ولادت امام جواد و حکیمه خاتون
۱۱	موسی بن جعفر از ولادت و امامت امام جواد و طهارت مادرش خبر می‌دهد
۱۲	اعجاز امام جواد در ۲۵ ماهگی
۱۲	امام جواد به قیافه‌شناس چه گفت
۱۳	امام رضا درباره‌ی قیافه‌شناسی سخن می‌گوید
۱۳	اجتماع شخصیت‌های نامی برای امتحان کردن امام جواد
۱۳	علی بن اسباط از مصر به مدینه آمد تا امام جواد را ببیند
۱۴	امام رضا از خراسان به امام جواد توصیه می‌کند
۱۴	نامه‌ی دیگر امام از خراسان
۱۴	آیا امام هم بازی می‌کند
۱۵	حرکت امام از مدینه به بغداد و تزویج مأمون ام‌الفضل را به آن حضرت
۱۶	مجلس مناظره و جوشش علم امامت
۱۷	توضیح و پاسخ امام درباره‌ی شقوق مسئله‌ی شکار

- ۱۷ امام از یحیی سؤالی کرد و او از جواب عاجز ماند
- ۱۸ سؤال‌های یحیی درباره‌ی فضایل مجعول عمر و جواب امام
- ۱۹ یحیی بن اکثم به عجز خود اعتراف می‌کند
- ۱۹ امام جواد بغداد را به قصد مدینه ترک می‌گوید
- ۲۰ معتصم از امام جواد واهمه داشت
- ۲۰ امام جواد امام هادی را به اسماعیل معرفی می‌کند
- ۲۰ معتصم در پی بهانه، و اعجاز امام
- ۲۱ نظر امام درباره‌ی قطع دست سارقان اجرا شد
- ۲۱ قرآن مخلوق است یا قدیم
- ۲۲ صفات ذاتی و صفات فعلی
- ۲۲ توطئه‌ی قتل امام جواد
- ۲۳ شهادت امام جواد
- ۲۳ اولاد امام جواد
- ۲۳ موسی مبرقع سر سلسله‌ی سادات رضوی
- ۲۴ وفات موسی و مدفن او
- ۲۴ بقعه‌ی چهل دختر قم
- ۲۴ فعالیت شیعه در زمان امام جواد چشمگیر بود
- ۲۵ در قیام مردم قم بر ضد مأمون، نماینده‌ی امام جواد حضور داشت
- ۲۵ نامه‌های امام به وکلای خود
- ۲۶ زلزله‌ی اهواز با دعای امام جواد آرام گرفت
- ۲۶ علی بن مهزیار با اجازه‌ی امام جواد از طرف معصومین طواف می‌کند
- ۲۶ نامه‌ی امام جواد به حاکم سیستان
- ۲۷ امام جواد در کودکی میثم بن سنان را بینا می‌کند
- ۲۷ امام جواد بر جنازه‌ی صفوان بن یحیی

- ۲۷ نامه‌ی امام رضا از مکه به امام جواد سه ساله
- ۲۸ امام جواد در یک شب
- ۲۹ حرز امام جواد
- ۳۰ اصحاب امام جواد
- ۳۰ راویان آن حضرت
- ۳۰ پاورقی
- ۳۷ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

خانه‌های مآذون در شرح حال چهارده معصوم علیه‌السلام قسمت مربوط به امام جواد علیه‌السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرس بستان‌آبادی، محمد باقر، ۱۳۰۷-

عنوان و نام پدیدآور : خانه‌های مآذون در شرح حال چهارده معصوم علیه‌السلام / تالیف محمدباقر مدرس بستان‌آبادی.

مشخصات نشر : تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : بیست، ۵۴۵ص.

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: چاپ سوم ۹-۸۰-۷۱۲۶-۹۶۴-۹۷۸ :

یادداشت : چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۹۰.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

موضوع : ائمه اثناعشر -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. شرکت چاپ و نشر بین‌الملل

رده بندی کنگره : BP۳۶/م۳۵۷ خ ۲ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۲۷۴۹

امام محمد تقی

نهمین امام محمد بن علی ملقب به تقی و جواد. پدرش علی بن موسی و مادرش ام‌ولد (کنیز) بوده که اصل نام او سبیکه بود و امام رضا او را خیزران نامید. او اهل نوبه بود. [۱]. تولد آن حضرت در دهم ماه رجب سال ۱۹۵ بوده. برخی مطلق ماه رجب را گفته‌اند و از روز آن نامی نبرده‌اند و جمعی جمعه ۱۵ رمضان، و جمعه ۱۹ رمضان، نیز سه‌شنبه ۵ رمضان را گفته‌اند و روایت رمضان بیشتر شهرت دارد. محل دفن امام جواد (ع) مدینه‌ی منوره است. در هشت سال و پنج ماهگی به امامت نایل آمده؛ همچنان که از انبیای سلف، عیسی و یحیی - به گفته‌ی قرآن - در کودکی به نبوت نایل آمدند. مدت امامت آن حضرت ۱۷ سال است. امام جواد در آخر ذی‌القعدة‌ی سال ۲۲۰ در ۲۵ سالگی در بغداد با سم‌الفضل به شهادت رسید. همچنان که گفتیم در ولادت این بزرگوار اختلاف است و مشهورترین علمای تاریخ، نوزدهم یا نیمه‌ی ماه مبارک رمضان را دانسته‌اند. ابن عباس دهم رجب را گفته و دعای ناحیه‌ی مقدسه را مؤید آن قرار داده و دعا این است: اللهم انی أسئلك بالمولودین فی رجب محمد بن علی و ابنه علی بن محمد المنتخب» القاب او زکی، مرتضی، تقی، قانع، رضی، مختار، متوکل و جواد است. [۲].

فضایل مادر امام جواد

در فضیلت مادرش از حضرت رسول روایتی آمده: بابی ابن خیرة الأماء النویبة الطیبة؛ پدرم به قربان پسر بهترین کنیزان که اهل نوبه

و پاکیزه است. یحیی بن نعمان صیرفی گوید: علی بن جعفر بن محمد [۳] به حسن بن حسین بن علی بن حسین [صفحه ۳۴۰] می‌گفت: خداوند به ابوالحسن رضا (ع) کمک کرد، هنگامی که برادران و عموهایش به او ستم کردند. علی مفصل سخن گفت تا به اینجا رسید که: برخاستم و دست ابوجعفر محمد بن علی الرضا (جواد) را گرفتم و گفتم: اشهد انک امامی عندالله؛ گواهی می‌دهم که تو امام من در نزد خداوند هستی. حضرت رضا گریه کرد. آنگاه فرمود: عموجان مگر نشنیدی که پدرم می‌فرمود: رسول خدا فرموده است: بابی ابن خیره الأماء النویبه الطیبه؛ پدرم فدای پسر بهترین کنیزان که اهل نوبه و پاکیزه است. و از فرزندان اوست آن غایب آواره و خونخواه پدر و جدش؛ آن کس که از دیده‌ها پنهان شود، به گونه‌ای که مردم بگویند او مرده یا هلاک شده، یا به کدام دره افتاده و رفته است. [۴]. صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم: پیش از آنکه خداوند، ابوجعفر را به شما بدهد، از شما درباره‌ی امام بعد از خودت می‌پرسیدم و شما می‌فرمودید که خداوند به من پسری عنایت می‌کند. اکنون او را به شما عنایت کرد و چشم ما را روشن فرمود. اگر خدا برای شما پیشامدی کند، به که روی می‌آوریم؟ حضرت با دستش به ابوجعفر (ع) که در برابرش ایستاده بود اشاره کرد. عرض کردم: قربانت گردم! این پسر سه ساله است. فرمود: چه مانعی دارد؟ عیسی (ع) سه ساله بود که به پیامبری قیام کرد. [۵].

روایت حسن بن جهم و حسن بن عمار

حسن بن جهم گوید: در حضور ابوالحسن علی بن موسی الرضا نشسته بودم. پسرش را که کودک بود طلبید و روی دامنش نشانید و به من فرمود: او را برهنه کن و پیراهنش را درآور. من پیراهنش را بیرون آوردم. به من فرمود: به میان دو شانه‌اش نگاه کن. من نگاه کردم. دیدم در یک شانه‌اش مانند مهری است که در گوشت فرو رفته. به من فرمود: این را می‌بینی؟ پدرم مانند همین علامت را در همین جا داشت. [۶]. حسن بن عمار می‌گوید: من دو سال نزد علی بن جعفر بن محمد، عموی امام رضا بودم و هر سال خبری را که او از برادرش موسی بن جعفر شنیده بود می‌نوشتم. روزی در مدینه خدمتش نشسته بودم که ابوجعفر محمد بن علی الرضا در مسجد رسول خدا (ص) بر او وارد شد علی بن جعفر برجست و بی‌کفش و عبا نزد او رفت و دستش را بوسید و احترام کرد. ابوجعفر به او فرمود: ای عمو! خدایت رحمت کند بنشین! او گفت: آقای من! چگونه من بنشینم و تو ایستاده باشی؟ چون علی بن جعفر به مسند خود برگشت اصحابش او را سرزنش کردند و می‌گفتند: شما عموی پدر او هستید و با او این گونه رفتار می‌کنید؟ او با دست ریش خود را گرفت و گفت: خاموش باشید! اگر خدای عزوجل این ریش سفید را سزاوار «امامت» ندانست و این کودک را [صفحه ۳۴۱] سزاوار دانست و به او چنان مقامی داد، من فضیلت او را انکار کنم؟! پناه به خدا از سخن شما! من بنده‌ی او هستم. [۷].

امام رضا از امامت جواد خبر می‌دهد

خیرانی از پدرش روایت می‌کند که می‌گفت: من در خراسان در خدمت امام رضا (ع) بودم که مردی به آن حضرت گفت: آقای من! اگر پیشامدی شد، به چه کسی بگرییم؟ فرمود: به پسر ابوجعفر. مثل آن که گوینده برای امامت کوچک به حساب آورد. امام رضا (ع) فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی عیسی بن مریم را به رسالت و نبوت برگزید و صاحب سن ابوجعفر (ع) را شریعت تازه‌اش ساخت. یعنی کتاب بر او نازل فرمود و او را عزیزش کرد، در سنی که کمتر از سن ابوجعفر بود. [۸]. باز حسین بن بشار روایت می‌کند که ابن قیاما واسطی نامه‌ای به حضرت رضا نوشت و در آن نامه آورده بود که تو چگونه امامی هستی که فرزند نداری؟ حضرت در پاسخ او فرموده بود: تو از کجا دانستی که من فرزند ندارم. به خدا چند روز و شب نگذرد و عمر من به سر نیاید، مگر آن که خداوند پسری به من می‌دهد که حق و باطل را جدا می‌سازد. [۹] در این روایت امام از غیب هم خبر می‌دهد.

امام رضا از ولادت امام جواد خبر می‌دهد

علامه مجلسی از کتاب عیون المعجزات به سند معتبر که از کلیم بن عمران روایت شده نقل می‌کند که به امام رضا گفتیم: دعا کنید خداوند به شما فرزندی کرامت فرماید. امام فرمود: انما ارزق ولداً واحداً و هو یرثنی؛ به من یک پسری کرامت خواهد شد که او وارث امامت من خواهد بود. چون امام جواد تولد یافت به اصحاب خود فرمود: قد ولدلی شبیه موسی بن عمران فالق البحار و شبیه عیسی بن مریم قدست ام ولدته قد خلقت طاهره مطهره؛ خداوند به من فرزندی عطا فرموده است که شبیه موسی بن عمران است که شکافنده‌ی دریاها بود و مانند عیسی بن مریم است که حق تعالی مادر او را مقدس و مطهر و پاکیزه گردانیده است. آنگاه فرموده: این فرزند من به جور و ستم کشته خواهد شد و آسمان‌ها بر او خواهند گریست و خداوند دشمن او و کشنده‌ی او و ستم کننده به او را غضب خواهد کرد و بعد از قتل او در زندگی [صفحه ۳۴۲] بهره نخواهد برد و به زودی به عذاب الهی گرفتار خواهد شد. [۱۰].

نظر قیافه‌شناس در حضور خاندان امام رضا

زکریا بن یحیی گوید: شنیدم علی بن جعفر، از حسن بن حسین بن علی حدیث می‌کرد و می‌گفت: به خدا سوگند خدا ابوالحسن رضا (ع) را یاری کرد. حسن گفت: آری به خدا! فدایت شوم! همانا برادرانش به او ستم کردند. علی بن جعفر گفت: آری به خدا! ما عموهایش هم به او ستم کردیم. حسن گفت: فدایت شوم! مگر شما چه کردید؟ گفت: ما و برادرانش به او گفتیم هرگز در میان خاندان ما امامی که رنگش دگرگون باشد نبوده (مقصودشان این بود که امام محمد تقی به شما شباهت ندارد). حضرت رضا فرمود: او پسر من است. آنها گفتند: همانا رسول خدا (ص) به حکم قیافه‌شناس داوری فرموده. میان تو و ما هم قیافه‌شناس داور باشد. حضرت فرمود: من دنبال آنها نمی‌فرستم؛ شما بفرستید و به آنها اطلاع ندهید که برای چه دعوتشان می‌کنید و در خانه‌ی خود باشید. چون آنها آمدند، ما را در باغ نشانیدند و عموها و برادران و خواهران امام رضا (ع) صف کشیدند و آن حضرت را گرفته، خرقة و کلاه‌ی پشمین بر او پوشانیدند و بیلی بر دوشش گذاشته گفتند به صورت باغبانی وارد باغ شود. سپس ابوجعفر (ع) (امام جواد) را آوردند و به قیافه‌شناس گفتند: این پسر را به پدرش منسوب و معرفی کنید. آنها گفتند: پدر او در میان حاضرین نیست، ولی این و این عموی پدر او هستند و این عموی خود اوست و این عمه‌ی اوست. اگر او در اینجا پدری داشته باشد همین صاحب باغ است که قدم‌های این پسر با قدم‌های او یکسان است. چون حضرت رضا (ع) برگشت گفتند «همین شخص پدر اوست. [۱۱]» علی بن جعفر گوید: من برخاستم و لب ابوجعفر (ع) (امام جواد) را بوسیدم و آب دهانش را مکیدم و عرض کردم: گواهی می‌دهم که تو امام منی. در این حال امام رضا گریه کرد و فرمود: عمو! مگر نشنیدی از پدرم که می‌فرمود: رسول خدا (ص) فرموده: پسر بهترین کنیزان که پسر کنیز نوبیه باشد [۱۲] و دهانش خوشبو و زهدانش نجیب یعنی رحمش پاک است و خداوند لعنت کند «اعیسی» [۱۳] را یعنی بنی‌عباس و نژاد و خانواده‌ی او را که فتنه‌انگیزند و آنها را یعنی اولادی که از این کنیز و احفاد او هستند، در چند سال و چند ماه و چند روز می‌کشند و به آنها ذلت می‌رسانند و از جام تلخ و ناگوار به آنها می‌آشامانند و اوست در به در و دورافتاده و پدر و جدش کشته شده‌اند و غیبی [صفحه ۳۴۳] طولانی خواهد داشت تا آن که مردم درباره‌ی او گویند: معلوم نیست کجاست؛ شاید مرده است یا هلاک شده و به کدام دره افتاده است. ای عمو! چنین پسری جز از نسل من از چه کسی تواند بود؟ عرض کردم: راست گفתי فدایت شوم!

علم عرفه و علم قیافه

قبل از اسلام اعراب جاهلی به این دو علم اهمیت می‌دادند. عرافه نسبت دادن دو نفر، از آثار پا و اثر دست که روی جسمی نقش باشد و یا دستخط و مانند اینهاست. علم قیافه از آثار جسمی مانند چشم، ابرو، چهره و اعضای دیگر استنباط می‌شود. این علم به هر دو نوعش در شرع اسلام اعتباری ندارد و هیچ‌گونه نسبتی با آن ثابت نمی‌شود و به سبب آن آثار ارث و محرومیت باز نمی‌گردد و در شرع برای انتساب دو شخص موازین دیگری است. ولی در صورتی که به مسلمانی تهمت بزنند او می‌تواند برای رفع تهمت، از قیافه‌شناسی استفاده کند. چنان که در انتساب اسامه‌ی سیاه چهره به پدرش زید بن حارثه که سفید چهره بود از قیافه‌شناسی استفاده کردند و قیافه‌شناس حکم کرد که اسامه پسر زید است و رسول اکرم مسرور گشت؛ زیرا حضرت از طعن آنها آسوده نبود. کیفیت علم نیز چنین بود که اسامه و زید را کنار هم نشانند و سرشان را کاملاً پوشانیدند و تنها پاهایشان را بیرون گذاشتند. قیافه‌شناسی به نام «المجزر» گفت: این پای‌ها به هم منسوبند و ناراحتی پیغمبر از این بود که اصحاب او را متهم می‌کردند. [۱۴]. حضرت رضا هم درباره‌ی پسرش متهم شد و به حکم قیافه‌شناس تن داد و پس از روشن شدن مطلب، امام حدیث پیامبر را که در مورد مهدی - عجل الله فرجه الشریف - و خانم خیزران است و آن که مهدی از اولاد امام جواد است بیان فرمود.

ولادت امام جواد و حکیمه خاتون

حکیمه خاتون دختر موسی بن جعفر، خواهر امام رضا می‌گوید: روزی برادرم حضرت رضا (ع) مرا طلبید و فرمود: ای حکیمه! امشب فرزند مبارک خیزران متولد می‌شود. باید در وقت ولادت او حاضر شوی. من در خدمت برادرم ماندم. چون شب درآمد مرا با خیزران و زنان قابله در حجره‌ای آورد و چراغی نزد ما افروخت و در را به روی ما بست و خود بیرون رفت. وقتی درد زاییدن، خیزران را گرفت او را بر بالای تشت نشاندم. چراغ خاموش شد و از خاموشی چراغ ناراحت [صفحه ۳۴۴] شدیم. ناگاه دیدیم آن خورشید امامت از افق رحم طالع گردید و در میان تشت نزول کرد و پرده‌ی نازکی مانند جامه، آن بزرگوار را احاطه کرده بود و نوری از او ساطع بود که حجره را منور می‌کرد، به طوری که از چراغ بی‌نیاز شدیم. ناگاه امام رضا به در حجره آمد. او را در جامه‌های پاک پیچیده بودیم. از ما گرفت و در گهواره گذاشت و آن گهواره‌ی شریف و مهد عزت را به من سپرد و فرمود: از این گهواره جدا نشوید. چون روز سیم ولادت آن حضرت شد، چشم خود را به سوی آسمان گشود و به جانب چپ و راست نظر کرد و با زبان فصیح صدا کرد: اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمد رسول الله. چون این حالت عجیب را از آن کودک سه روزه مشاهده کردم به حضور امام رضا شتافتم و آنچه را که دیده بودم به عرض رسانیدم. حضرت فرمود: آنچه بعد از این از عجایب حالات او خواهی دید بسیار بیشتر است از آنچه دیده‌ای. [۱۵].

موسی بن جعفر از ولادت و امامت امام جواد و طهارت مادرش خبر می‌دهد

یزید بن سلیط که برای عمره در راه مکه می‌رفته با موسی بن جعفر ملاقات می‌کند و از امام بعدی می‌پرسد و او امام رضا را معرفی می‌کند. باز در سال آینده در همان محل از راه مکه، با موسی بن جعفر ملاقات می‌کند. امام هفتم به یزید بن سلیط می‌فرماید: من در این سال به دست هارون دستگیر می‌شوم؛ انی اوخذ فی هذه السنه. امر امامت با پسر علی است که همانم دو علی است: علی اول علی بن ابی طالب و علی دوم علی بن حسین - علیه‌السلام. به این پسر فهم، حلم، نصرت، دوستی، دین و محبت علی اول علی بن ابی طالب و محنت و شکیبائی بر ناملایمات علی دوم عطا شده است و تا چهار سال بعد از مرگ هارون آزادی بیان نخواهد داشت. سپس به من فرمود: ای یزید! چون عبور تو به این محل افتاد و او را ملاقات کردی - و حتماً ملاقات خواهی کرد - به او مژده بده که خداوند به او پسری خواهد داد که امین و مورد اعتماد و مبارک است و او به تو خبر می‌دهد که مرا در این محل ملاقات کرده‌ای. آن هنگام تو به او خبر ده که آن کنیز که مادر آن پسر (جوادالائمه) است از خاندان ماریه‌ی قبطیه، کنیز رسول

خدا (ص) و مادر [صفحه ۳۴۵] ابراهیم است. اگر توانستی سلام مرا به آن کنیز هم برسانی. برسان. یزید گوید: بعد از وفات موسی بن جعفر - علیه السلام - علی بن موسی بن جعفر، امام رضا (ع) را ملاقات کردم. او سخن آغاز کرد و فرمود: ای یزید! برای رفتن به عمره نظرت چیست؟ عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! اختیار با شماست. من خرج سفر ندارم. فرمود: سبحان الله! ما خرج تو را تعهد می‌کنیم. پس به راه افتادیم تا به آن مکان رسیدیم. حضرت ابتدا فرمود: در این محل بارها همسایگان و عموهایت را ملاقات کرده‌ای؟ [۱۶] عرض کردم: آری. سپس داستان را برای او شرح دادم. امام رضا به من فرمود: اما آن کنیز هنوز نیامده و چون آمد سلام آن حضرت را به او می‌رسانم [می‌رسانی]. سپس به مکه رفتیم و در همان سال آن کنیز را خریداری فرمود و مدتی نگذشت که کنیز حامله شد و آن پسر موعود را زایید. یزید گوید: برادران علی بن موسی امید داشتند که در امامت و ارث موسی بن جعفر شریک باشند؛ لذا با من دشمن شدند. اسحاق بن جعفر به ایشان می‌گفت: من دیدم که یزید در مجلس موسی بن جعفر در جایی می‌نشست که من در آنجا نمی‌نشستم [۱۷] یعنی به روایت یزید بن سلیط خوب گوش کنید و اطاعت کنید و با امام منازعه نکنید و در مورد پسرش امام جواد شک نبرید. چه عالی گفته شاعر: کرده شهنشاه عشق در حرم دل ظهور قد ز میان بر فراشت رایت الله نور موسی جان می‌شتافت در طلب جلوه‌ای کرده تجلی ز غیب بارقه‌ی نخل طور شرح بیان قاصر است در صفت اشتیاق انک انت الخبر تعلم ما فی الصدور ای ز تو مشتاق راوی تو ز عشاق را دیده بساط نشاط سینه برای سرور ای ز شئون صفات وی ز تقاضای ذات با همه نزدیک تو با همه پیوسته دور حسن تو در هر زمان جلوه‌ی دیگر کند افکند اندر جهان فتنه و غوغا و شور هر که در آن راه شد با قدم نیستی هستی جاوید یافت از تو به بزم حضور آن که جمال تو دید جام وصال کشید باده‌ی جنت نخواست از کف غلمان حور نور علی راهبر تا نشود در نظر زین ره خوف و خطر کس ننماید عبور

اعجاز امام جواد در ۲۵ ماهگی

محمد بن اسماعیل حسینی از امام حسن عسکری (ع) روایت می‌کند که امام جواد در مکه بود و در آن روز ۲۵ ماه از سن او گذشته بود. جمعی از چهره‌ی قهوه‌ای او به شک افتادند و او را به [صفحه ۳۴۶] قیافه‌شناس نشان دادند. مردم هم در اطراف او در مسجد الحرام گرد آمده بودند و در حالی که نور از سیمای این کودک به آسمان می‌تابید همین که قیافه‌شناس نظرش به سیمای حضرت افتاد گفت: والله این نوری است که در چهره‌ی او ظاهر است و این مولود از ذریه‌ی پاک امیرالمؤمنین است و رو به حاضرین نمود که در شک بودند و گفت: بروید استغفار کنید. در همین موقع امام جواد (ع) لب به سخن گشود و در کمال فصاحت و بلاغت و به طوری که همه‌ی حاضرین می‌شنیدند فرمود: معاشر الناس! انا محمد بن علی بن موسی الکاظم؛ ای گروه حاضرین! من محمد پسر علی بن موسی الرضا، پسر موسی بن جعفرم و من فرزند فاطمه‌ی زهرا دختر پیامبر مصطفی (ص) هستم. آیا به من شک کرده‌اید و به علی بن موسی الرضا پدر من افترا و تهمت زدید؟! از این عمل خود از خدا بترسید.

امام جواد به قیافه‌شناس چه گفت

سپس رو به قیافه‌شناس کرده فرمود: قسم به خدا که اکنون من از همه‌ی مردم داناترم و هیچ کس جز پدرم پایه و مایه‌ی علم مرا نمی‌داند. آن چه من می‌گویم حق، راست و صداقت است که از روی علم و دانش از پدران ما و اجدادم به ما ارث رسیده؛ به همه‌ی امور عالم واقفم و قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین و مخلوقات، این علوم به ما عطا شده است. به خدا سوگند اگر بیمناک نبودم که شما اهل باطل تظاهر کنید و بر ما شورش کنید و به ضلالت و گمراهی ابدی افتید و به کفر و شرک بر ما غلبه کنید، برای شما سخنانی می‌گفتم تا از اولین و آخرین، باخبر شوید. ثم وضع یدیه الی فمه و قال یا محمد اصمت کما صمت اباؤک من قبل واصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل و لا تستعجل لهم؛ در این وقت دست بر دهان خود نهاد و به خود گفت: ای محمد! ساکت باش

(سخن به نااهل مگو)، چنان که پدرانت ساکت نشستند و صبر کن و بردبار باش، چنان که پیامبران اولوالعزم صبر کردند. برای عذاب آنها شتاب مکن. [۱۸]. [صفحه ۳۴۷]

امام رضا درباره‌ی قیافه‌شناسی سخن می‌گوید

وقتی این سخنان در حضور جمعی پایان یافت و مجلس به پایان رسید، امام رضا فرمود: سپاس و ستایش پروردگاری را که وفا کرد و در فرزندم محمد شباهتی قرار داد که در رسول خویش و پسرش ابراهیم قرار داده بود. آنگاه رو به حاضرین کرد و فرمود: آیا می‌دانید در حین تولد ابراهیم فرزند رسول خدا به ماریه‌ی قبطیه چه گذشت؟ شیعیان و خواص دوستان عرض کردند: ما به جریان آن واقف نیستیم، برای ما بیان کن؛ چرا که تو فرزند رسول خدایی و از درون خانه بهتر باخبری. اهل خانه به خانه‌ی خود آگاه‌ترند. آن‌گاه امام رضا فصلی از تاریخ صدر اسلام و تولد ابراهیم و تهمتی را که به ماریه‌ی قبطیه زدند بیان فرمود. سپس سخنان خود را با این جمله پایان داد: الحمدلله الذی جعل فی وفی ابنی محمد اسوهً برسول ابنه ابراهیم. [۱۹] حمد و ثنا خدایی را که من و پسر محمد را به رسول خدا و پسرش ابراهیم شبیه کرد.

اجتماع شخصیت‌های نامی برای امتحان کردن امام جواد

با اینکه قیافه‌شناسان تأیید می‌کردند و امام رضا برای زدودن غبار شک و ابهام از دل شیعیان تلاش می‌فرمود باز هم جمعی در حیرت بودند. مسعودی گوید: پیروان امام رضا تنها در مورد سن امام جواد در حیرت بودند و به همدیگر می‌گفتند آیا او در این سن و سال می‌تواند کارهای لازم را انجام دهد و امور رهبری را هدایت کند؟ از این جهت تعداد هشتاد نفر از شخصیت‌های مهم امامیه از شهرهای مختلف در بغداد گرد هم جمع شدند تا درباره‌ی امام جواد تحقیق کنند. در میان آنان ریان بن صلت، صفوان، یونس بن عبدالرحمان، محمد بن حکیم، علی بن حسن واسطی و اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت وجود داشتند. مرکز تجمع نیز در بغداد، خانه‌ی عبدالرحمان بن حجاج بود. اینان با طرح سؤالاتی کوشیدند میزان معلومات و آگاهی امام جواد (ع) را درباره‌ی مسائل حج و مناسک آن بیازمایند. دو گروه نتیجه‌گیری کردند که سن امام جواد (ع) مانع احراز امامت اوست. نخستین گروه، از امامت عموی او احمد بن موسی کاظم پیروی کردند و گروه دیگر از جمله ابراهیم بن صالح غماطی به واقفیه پیوستند و به مهدی و قائم بودن امام هفتم معتقد شدند. ولی بقیه معتقد شدند به این که علم امام جواد فوق‌العاده است و به این نتیجه رسیدند که سن کم او به امامتش ضرر نمی‌رساند. از این رو به فعالیت خود ادامه دادند و مبلغین بسیاری از کوفه و مدینه به شهرهای دیگر گسیل [صفحه ۳۴۸] داشتند. بنا به نقل نجاشی بسیاری از محدثین کوفه همچون محمد بن اشعث، احمد بن سهل، حسن بن علی مصری و اسماعیل بن موسی کاظم به مصر مهاجرت کردند و در آن جا به فعالیت پرداختند. [۲۰].

علی بن اسباط از مصر به مدینه آمد تا امام جواد را ببیند

کلینی - اعلی الله مقامه - روایت کرده که علی بن اسباط کوفی از مصر به مدینه آمد تا امام جواد را ملاقات کند و او را به شیعیان مصر معرفی کند. او می‌گوید: روزی امام جواد به طرف من می‌آمد و من به سر و پای آن حضرت می‌نگریستم تا خصوصیات جسمی و حرکات او را برای رفقای خود در مصر تعریف کنم. در این فکر بودم که آن حضرت بنشست و فرمود: ای علی بن اسباط! خداوند درباره‌ی امامت حجت دارد، چنان که درباره‌ی نبوت حجت دارد و فرموده «و آتیناه الحکم صبیاً»؛ در کودکی به او حکمت (نبوت) دادیم و باز فرموده: «و لما بلغ اشدّه و بلغ اربعین سنه»؛ چون به نیرومندی رسید و به چهل سالگی رسید... پس رواست که در کودکی حکمت (نبوت) داده شود، چنان که رواست در چهل سالگی به او اعطا شود. [۲۱] یعنی در هر دو سن شایستگی دارد.

امام رضا از خراسان به امام جواد توصیه می‌کند

امام رضا در سال‌هایی که در خراسان بود به فرزند عزیزش امام جواد توصیه‌های لازم را می‌نوشت؛ از جمله‌ی آنها نامه زیر است: بسم الله الرحمن الرحيم ابقاك الله طويلاً- و اعاذ من عدوك يا ولدي فداك ابوك قد فسرت لك مالي و انا حي سوي رجاء ان ينميك بالصلة لقرابتك و لموالي موسى و جعفر سلام الله عليهما يا بني فداك ابوك لا تسترد دوني الامور لحبها فتحظي حظك والسلام. به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. خداوند به تو عمر طولانی عنایت فرماید و از دست دشمنان مصونت دارد! ای فرزندم! پدرم فدایت شود! اموال خود را در حالی که زنده و سالم به تو بخشیدم و به امید آن که برای تو مفید و نتیجه‌بخش باشد با صله کردن و بخشش آن به نزدیکان خود و دوستان موسی بن جعفر و جعفر بن محمد - سلام الله علیهما - . پدرت فدایت شود! برای حب مال بیچارگان را محروم برنگردان. در آن وقت حظ خود را در زندگی به خطر می‌اندازی. [۲۲]. [صفحه ۳۴۹]

نامه‌ی دیگر امام از خراسان

صدوق از بزنتی روایت می‌کند که گفت: حضرت رضا (ع) نامه‌ای برای فرزند عزیزش امام جواد نوشت و به مدینه فرستاد و من آن را خواندم. نامه بدین شرح بود: یا اباجعفر! ان الموالی اذا ركبت اخرجوك من الباب الصغیر و انما ذالك من بخل بهم لثلا ینال منك احد خیراً فاستلک بحقی علیک لا یکن مدخلک و مخرجک الا من الباب الکبیر. فرزندم! به من خبر رسیده که چون از منزل بیرون می‌روی غلامان بخل می‌ورزند که از تو چیزی به کسی (فقیری) برسد. آنان از احساس بخشش تو جلوگیری می‌کنند و تو را از در کوچک اندرونی می‌برند تا مبادا کسی از تو بهره‌مند باشد. اینک به تو می‌نویسم: به حقی که بر تو دارم سوگندت می‌دهم که رفت و آمد خود را علنی و آشکار کن و در بزرگ را بیرونی و عمومی قرار بده و هرگاه به قصد خروج از منزل بر مرکب سوار می‌شوی درهم و دینار همراه خود بردار تا هر کسی از تو سؤال می‌کند به او چیزی ببخشی و مردم از خیر تو بهره‌مند شوند و به عطایای تو خوشحال و مسرور گردند و دوستدار تو باشند. جواد عزیزم! اگر عموهایت از تو چیزی بخواهند، به هر یک، از پنجاه اشرفی کمتر بخش و اگر عمه‌هایت از تو درخواستی کنند به هر کدام از آنها کمتر از بیست و پنج اشرفی نده، ولی زیاده‌تر از آن را تو خود دانی و در بخشش مداومت داشته و از فقر و تهیدستی واهمه نداشته باش. [۲۳]. همه روز روزه بودن همه شب نماز کردن همه سال از پی حج سفر حجاز کردن به مساجد و معابد همه اعتکاف جستن ز ملاحی و مناهی همه احتراز کردن شب جمعه‌ها نخفتن به خدای راز کردن ز وجود بی‌نیازش طلب و نیاز کردن به خدا قسم که کس را ثمر آن قدر نبخشد که به روی مستمندی در بسته باز کردن

آیا امام هم بازی می‌کند

در کتاب مهر تابان، تألیف آیت‌الله سید محمدحسین تهرانی که از شاگردان علامه طباطبایی است و این کتاب را به صورت پرسش و پاسخ تنظیم کرده، در صفحه‌ی ۱۴۵ آمده: آیا ائمه هدی علیهم السلام - در کودکی بازی می‌کردند؟ علامه طباطبائی - رحمه الله - جواب داده: بازی کردن آنها اشکال ندارد. از جمله به بازی کردن امام جواد در دو مورد اشاره کرده؛ یکی همان قصه‌ی معروف منقول از صوفیه است که آن حضرت با بایزید بسطامی مشغول بازی بودند؛ آن بازی مخصوص که یکی مخفی می‌شود و دیگری او را جست و جو می‌کند و پیدا می‌کند (بازی قایم باشک). در ترکی گزلین پاش گویند. بنا شد حضرت جواد پنهان شوند و بایزید او را پیدا کند. حضرت پنهان شد و بایزید هرچه [صفحه ۳۵۰] کوشش نمود آن حضرت را پیدا نکرد و آن وقت گویا حضرت از ته قلب بایزید را صدا زدند که تو کجا را می‌گرددی من اینجا هستم. سپس علامه طباطبایی می‌فرماید: قضیه را الآن به خاطر ندارم

که کجا دیده‌ام، بین کتاب طرائق الحقایق و کتاب نفحات الأنس جامی مرددم. البته هر کدام باشد این طور که گفته شد نقل کرده‌اند. سپس می‌فرماید: البته جا هم دارد که بایزید نتواند حضرت جواد را پیدا کند. دومی: بازی کردن آن حضرت با بچه‌هاست که مأمون از جمع آنها گذشت و همه فرار کردند جز امام جواد که ایستاد. مأمون پرسید: تو چرا فرار نکردی؟ امام فرمود: راه تنگ نبود تا با رفتن آن را وسعت دهم و جرمی نداشتم تا از عقاب آن فرار کنم. عقیده‌ام این است که خلیفه به کسی که مجرم نیست آزار نمی‌رساند. مأمون از جواب منطقی این کودک به شگفت آمد و از نام او پرسید. امام فرمود: من محمد بن علی بن موسی الرضا هستم. [۲۴]. فرصت گوید: بر درش حلقه زدیم از سر درد گفت بیهوده مکوب آهن سرد گفتم اندر ره وصلم پویان گفت از این راه که داری برگرد گفتم این ره که به سر خواهد برد گفت آن کس که به خون دل پرورد گفتمش هستی من جز به تو نیست گفت این دفتر هستی بنورد گفتم از درد دوا می‌طلبم گفت رو رو تو نه‌ای صاحب درد گفتمش عاشق بیمار توام گفت کو سرخی اشک و رخ زرد [صفحه ۳۵۱] گفتم آخر ز غمت خواهم مرد گفت از مگر نیندیشد مرد گفتم از خاک کیم برگردد گفت آنکه که شود خاک تو گرد گفتمش غم شده با «فرصت» جفت گفت باید نشود زین غم فرد

حرکت امام از مدینه به بغداد و تزویج مأمون ام‌الفضل را به آن حضرت

اسماعیل بن مهران گوید: چون ابوجعفر محمد بن علی، از مدینه به مقصد بغداد خارج شد. عرض کردم: فدایت شوم! من درباری شما نگرانم زیرا بنی‌عباس نظر خوبی به شما ندارند و از مقام و منصب شما می‌ترسند. امام جواد (ع) به من توجیهی نمود و لبخندی زد و فرمود: این گمان شما در مورد این سال نیست. هنگامی که معتصم او را خواست به محضرش شرفیاب شدم. گفتم فدایت شوم! تو می‌روی و این امر امامت بعد از تو با کیست؟ امام گریست تا آنکه محاسنش تر شد. سپس فرمود: این سفر برای من خوفناک‌تر [از دیگر سفرها] است. الامر من بعدی الی ابنی علی؛ امر امامت بعد از من با پسر من علی است. [۲۵]. ریان بن شیب و یحیی الزیات و جز اینها گویند: چون مأمون فضیلت و برتری امام جواد را در علم و دانش با آن خردسالی و کودکی [۲۶] بدید و نبوغ او را تفرس کرد و فهمید که علم، حکمت، ادب، کمال و خرد او در حدی است که پیران سالخورده‌ی زمان از درک آن عاجزند، از این رو علاقه‌مند شد که دخترش زینب (مکننا به ام‌الفضل) را به حضرت تزویج کند و پس از عقد او را روانه‌ی مدینه کرد و بسیار احترام و اکرامش نمود. [۲۷]. مفید - علیه‌الرحمه - از ریان بن شیب نقل کرده که چون مأمون خواست دخترش ام‌الفضل را به عقد امام جواد درآورد، بنی‌عباس مطلع گشتند و از این تصمیم مأمون به شدت ناراحت شدند و ترسشان از این بود که او را مانند امام رضا ولیعهد خود نمایند و خلافت از خاندان بنی‌عباس به اهل بیت بنی‌هاشم منتقل شود. از این رو به نزد مأمون آمدند و گفتند یا امیرالمؤمنین! تو را به خدا سوگند می‌دهیم از این تصمیم تزویج برگردید و خودداری کنید زیرا از این می‌ترسیم که بدین وسیله منصبی که خداوند به ما داده از چنگ ما خارج شود و لباس شوکتی که خداوند بر قامت ما دوخته از تن ما بیرون آید. چون تو خوب کینه‌ی دیرینه‌ی بنی‌هاشم را می‌دانی و از رفتاری که با پدرش حضرت رضا کردی نیز آگاهی. از ابن رضا بگذر و از اهل بیت خود کسی را برای همسری ام‌الفضل اختیار کن. مأمون در پاسخ آنان گفت: اما ما بینکم و بین آل ابی‌طالب فائتم السبب فیه و لو انصفتهم القوم لکانوا [صفحه ۳۵۲] اولی منکم...؛ و اما آنچه میان شما و خاندان ابوطالب است همانا عامل آن شماست و اگر با آنان از در انصاف وارد می‌شدید هر آینه آنان سزاوارتر از شما به مقام خلافتند. و اما رفتار خلفای قبل با آنان، که یاد آوردید، آن رفتارها قطع رحم و ترک خویشاوندان بود. پناه می‌برم به خداوند که من نیز همانند آنها باشم. به خدا سوگند من از آنچه در مورد ولیعهدی علی بن موسی (ع) انجام دادم هیچ گونه پشیمان نیستم و به راستی من از او خواستم که کار خلافت را به دست گیرد و من آن را از خودم دور سازم ولی او قبول نکرد و مقدرات خداوند همان بود که دیدید. و اما ابوجعفر محمد بن علی قد اختبرت لتبریزه علی کافه اهل الفضل؛ امام جواد را که برای دامادی خود برگزیدم به سبب برتری او در علم و فضیلت بر همه‌ی دانشمندان

زمانه است؛ با اینکه او هنوز خردسال است! راستی که دانش او شگفت‌انگیز است و من امیدوارم آنچه را من از او نمی‌دانم برای مردم آشکار کند تا بدانید که رأی صواب همان است که من اختیار کرده‌ام. بنی‌عباس در پاسخ مأمون گفتند: این نوجوان گرچه رفتار و کردارش اعجاب‌انگیز است و تو را شیفته‌ی خود کرده ولی - هرچه باشد - او کودکی است که معرفت و فهم او اندک است. پس منتظر باش او تحصیل علم کند تا عالم شود و در علم فقه و ادب تکمیل گردد، آن گاه منویات خود را پیاده کن. مأمون گفت: وای بر شما! من به این جوان از شما آشناترم و بهتر از شما او را می‌شناسم و ان اهل هذا البیت علمهم من الله؛ اهل این خاندان علمشان از جانب خداست و بسته به آن دانش بی‌نهایت و الهامات اوست. پیوسته پدرانشان در علم دین و ادب از همگان بی‌نیاز بودند و دست دیگران از رسیدن به آن کوتاه بوده و به درگاه آنان نیازمند بوده‌اند. اگر می‌خواهید، او را آزمایش کنید تا بدانید آنچه من می‌گویم درست است و صدق گفتار من بر شما آشکار شود. گفتند ما به این پیشنهاد خوشنودیم که او را بیازماییم. پس اجازه بده کسی را به حضور تو بیاوریم تا مسائل فقهی و احکام دینی را از او بپرسد. اگر پاسخ داد ما اعتراض نداریم و بر کار تو خرده نخواهیم گرفت و استواری فکر امیرالمؤمنین روشن خواهد شد و اگر از پاسخ عاجز و ناتوان ماند، آن گاه روشن می‌شود که حرف ما حق و از روی صلاح بوده است. مأمون به آنها گفت: شما در این عمل آزادید و هر تصمیمی که بگیرید من حرفی ندارم. رأی همه‌ی آنان بر این شد که یحیی بن اکثم را که قاضی اعظم [۲۸] آن زمان بود، دعوت کنند تا از [صفحه ۳۵۳] حضرت جواد مسئله بپرسد. برای این مهم، وعده‌ی هدایای نفیس و نویدهای فراوانی به او دادند. آن گاه به نزد مأمون بازگشتند و از او خواستند که روزی را معین کند تا در آن روز مجلس مناظره دایر شود.

مجلس مناظره و جوش علم امامت

در روز موعود عباسیان با یحیی بن اکثم آمدند و دستور داده شد برای امام جواد مسندی و متکایی در کنار مسند مأمون آماده کردند و امام در جایگاه خود قرار گرفت. یحیی بن اکثم از مأمون اجازه‌ی پرسش گرفت و مأمون گفت: از خودشان اجازه بگیرید. آن وقت یحیی بن اکثم از امام اذن خواست که فدایت شوم! چه می‌فرمایید درباره‌ی شخصی که محرم بود و در حال حرام شکاری را کشت. امام فرمود: آیا در محل کشته یا در حرم؟ عالم به مسئله و حکم بوده است یا جاهل بوده؟ از روی عمد کشته است یا به خطا؟ آن شخص آزاد بوده یا عبد؟ صغیر بوده یا کبیر؟ نخستین بار شکار او بوده یا پیش از این شکار کرده بود؟ آن شکار از پرنده‌گان بوده یا از غیر آن؟ از شکارهای کوچک بوده یا بزرگ؟ بر این عمل اصرار داشته یا پشیمان شده؟ آن شکار در شب بود یا در روز؟ در حال احرام عمره بوده یا احرام حج؟ یحیی بن اکثم از بیان این فروعات حیرت زده شد و ناتوانی و زبونی در چهره‌ی او آشکار گردید و زبانش به لکنت افتاد، به طوری که حاضرین مجلس ناتوانی او را فهمیدند! [۲۹]. [صفحه ۳۵۴] مأمون گفت خدا را بر این نعمت سپاسگزارم که آنچه من اندیشیده بودم همان شد. بعد نگاهی به بنی‌عباس کرد و گفت: آیا بر شما معلوم شد آنچه را نمی‌پذیرفتید؟ سپس رو به حضرت کرد و گفت: آیا خود خطبه‌ی عقد را می‌خوانی؟ فرمود: آری. مأمون گفت: قربانت گردم! خطبه‌ی عقد را برای خود بخوان زیرا من تو را به دامادی خود پسندیده‌ام و دخترم ام‌الفضل را به همسری تو درآوردم - اگر چه گروهی این کار را خوش ندارند. امام جواد خطبه‌ی عقد را به شرح زیر خواند: احمد لله اقراراً لنعمته و لا اله الا الله اخلاصاً لوحدانیه و صلی الله علی محمد سید بریته و الأصفیاء من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله علی الأنام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقل سبحانه و انکحوا الایامی منکم و الصاحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنیهم الله من فضله و الله واسع علیم. سپس چنین فرمود: محمد بن علی بن موسی، ام‌الفضل دختر عبدالله مأمون را عقد می‌کند و صداق و مهریه‌ی او را مهریه‌ی جدش فاطمه دختر رسول الله قرار می‌دهد که پانصد درهم خالص تمام عیار باشد. بعد خطاب به مأمون فرمود: آیا به این مهریه او را به همسری من در می‌آوری ای امیرالمؤمنین! مأمون گفت: آری ای ابوجعفر! ام‌الفضل، دختر خود را با همان مهریه به تو تزویج نمودم.

آیا تو هم قبول فرمودی؟ امام فرمود: قبول کردم و راضی شدم. سپس مأمون دستور داد هر یک از حاضرین بر حسب رتبه و مقامشان در جایگاه خود قرار بگیرند. ریان گوید: طولی نکشید که آوازهایی مانند آوازهای کشتیبانان شنیدم که با هم سخن می‌گویند. بعد خادمان را دیدم که از نقره کشتی ساخته و آن را با ریسمان‌های ابریشمی روی چهار چرخ از چوب مانند «گاری» بسته، آوردند و آن کشتی پر از عطر بود. مأمون در آغاز به آن گروه مخصوص که آنجا بودند دستور داد تالار را معطر سازند و سپس آن کشتی را به خانه‌های اطراف بکشند و هه جا را از آن عطر خوشبو نمایند. آن گاه ظرف‌های خوراکی را آوردند و همگان از آن خوردند. بعد از آن به هر کس مطابق موقعیت و رتبه‌اش هدایایی دادند.

توضیح و پاسخ امام درباره‌ی شقوق مسئله‌ی شکار

چون مسئله پایان یافت و مردم پراکنده شدند و جز نزدیکان کسی در مجلس کسی نماند، مأمون از امام جواد تمنا کرد و گفت: فدایت شوم! اگر صلاح می‌دانی حکم هر یک از آنچه را که فرمودی توضیح دهید. امام چنین توضیح داد: اگر محرم صیدی از پرنده‌ی بزرگ را در محل بکشد، یک گوسفند کفاره دارد. [صفحه ۳۵۵] اگر در حرم باشد کفاره آن دو برابر است. اگر جوجه پرنده را در داخل محل، یعنی خارج حرم بکشد کفاره‌ی آن یک بره است؛ یعنی بچه گوسفندی که تازه از شیر جدا شود. اگر در داخل حرم باشد کفاره‌اش دو برابر است (دو بره). اگر حیوان وحشی باشد دو گوره خر و یک گاو. اگر شتر مرغ است، یک شتر. اگر گاو وحشی باشد، یک گاو. اگر آهو باشد، یک گوسفند و اگر نشد، ده مسکین را طعام دهد و اگر نشد سه روز روزه بگیرد. اگر در احرام حج باشد، کفاره را در منا بکشد. و اگر عمره باشد در مکه قربانی بکند. اگر صید، خرگوش یا روباه بوده باشد، یک گوسفند یا صدقه به اندازه‌ی قیمتش. اگر کبوتر حرم باشد، یک درهم صدقه کند و آن را دانه خریده به کبوتران حرم بدهد. اگر جوجه باشد، نیم درهم. اگر تخم باشد، یک چهارم درهم. هر خلافی که محرم از راه خطا و نادانی مرتکب شود کفاره ندارد. اگر صیاد، برده (غلام) باشد کفاره بر مولای اوست. کودک نابالغ هر خلافی کند کفاره بر او نیست. در حال احرام اگر صید را به صیاد نشان دهد و صیاد آن را بکشد، کفاره بر نشان دهنده واجب است. اصرار کننده، علاوه بر کفاره عذاب آخرت هم دارد. اگر پشیمان شد جز کفاره بر او چیزی نیست. اگر شب در آشیانه به خطا شکار کرد و قصدی نداشت چیزی بر او نیست. اگر صید شکار عمداً باشد، چه روز باشد و چه شب کفاره دارد. بر محرم حج لازم است کفاره را در مکه قربانی کند. مأمون گفت: احسنت یا ابوجعفر!

امام از یحیی سؤالی کرد و او از جواب عاجز ماند

مأمون گفت: اگر خواستی تو هم از یحیی بن اکثم سؤالی کن. امام به یحیی بن اکثم فرمود: اگر سؤال کنم حضری جواب آن را بدهی؟ گفت: قربانت گردم! هر طور که میل شماست پرسید. اگر توانستم جواب می‌دهم و گرنه استفاده می‌کنم. [صفحه ۳۵۶] امام فرمود: در اول روز مردی به زنی نگاه کرد و نگاهش حرام بود. چون روز بلند شد بر او حلال گردید. چون ظهر شد بر او حرام شد و چون عصر شد بر او حلال گشت. چون غروب شد حرام گردید و چون عشا رسید حلال شد. چون نصف شب شد حرام گشت و چون صبح دمید بر وی حلال شد. چه‌ها رخ داده که این احکام پیش می‌آید. یحیی گفت: به خدا سوگند به پاسخ این مسئله راه پیدا نمی‌کنم. شما بفرمایید تا استفاده کنیم. امام فرمود: این زن، کنیز مردی دیگر بود و نگاه به او حرام بود. چون آفتاب بالا آمد او را از مولایش خرید و بر وی حلال شد. چون ظهر شد آزادش کرد؛ پس بر او حرام شد. بعداً او را عقد کرد و بر او حلال شد. وقت غروب ظهرش کرد و بر او حرام شد. هنگام عشا کفاره‌ی ظهار [۳۰] را داد و بر او حلال شد. چون نیمه شب شد به یک طلاق او را طلاق داد و بر وی حرام شد. سپیده دم به او رجوع کرد، پس بر او حلال شد! در این هنگام مأمون رو کرد به

حاضرین - که اکثر آنها از خاندان خودش بودند - و گفت: آیا در میان شما کسی هست که این مسئله یا مسئله‌ی قبلی را بدان تفصیل که شنیدید پاسخ گوید؟ گفتند نه به خدا. امیرالمؤمنین داناتر است به آنچه خود اندیشیده است. مأمون گفت: وای بر شما! این خاندان در میان همه‌ی مردم به فضیلت و برتری بر همگان تقدم دارند و کودکی و خردسالی مانع از کمال آنان نیست. آیا ندانسته‌اید که رسول خدا (ص) دعوت خویش را با دعوت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب شروع کرد و علی - علیه‌السلام - در آن روز ده ساله بود و رسول خدا اسلام او را پذیرفت و بدان حکم کرد و جز علی کس دیگری را در آن سن به دین اسلام دعوت نفرمود؟ نیز با حسن و حسین بیعت فرمود، با اینکه هر دو در آن زمان کمتر از شش سال داشتند و جز آن دو با هیچ کودکی در آن سن بیعت نکرد. هم اکنون با برتری و فضیلتی که خداوند به اینان داده آشنا شدید؟ نمی‌دانید که ایشان آن نسلی هستند که خداوند در سوره‌ی آل عمران درباره‌ی آنها می‌فرماید: نسلی هستند که بعضی از ایشان از بعضی دیگرند. [۳۱] درباره‌ی آخریشان جاری و ثابت است آنچه درباره‌ی اولیشان جاری است. همه گفتند: راست گفتی ای امیرالمؤمنین! مجلس تمام شد و همه رفتند و روز دیگر نیز مأمون عطایای بسیاری در میان مردم پخش کرد و حضرت جواد را اکرام نمود و قدر و مرتبه‌ی او را بزرگ می‌شمرد و او را بر تمام فرزندان و خاندان خویش مقدم می‌داشت. [۳۲]. [صفحه ۳۵۷]

سؤال‌های یحیی درباره‌ی فضایل مجعول عمر و جواب امام

مرحوم طبرسی در احتجاج در ذیل خبر فوق سؤالات دیگری از یحیی بن اکثم نقل کرده که عین آنها در بحار و کتب دیگر به همان ترتیب نقل شده و آن بدین شرح است: یحیی گفت: پسر رسول خدا! چه می‌گویند درباره‌ی خبری که: جبرئیل نازل شد و به رسول الله گفت: خدای عزوجل به تو سلام می‌رساند و می‌گوید از ابوبکر سؤال کن «هل هو عنی راض فانی عنه راض»؛ آیا او از من راضی است، در حالی که من از او راضی هستم؟ امام جواد فرمود: من منکر فضیلت ابوبکر نیستم [۳۳] و لکن اطلاع از این خبر بر همه لازم است که از رسول الله نقل شده: در حجة‌الوداع فرمود: مردم! دروغگویان بر من زیاد شده‌اند و رو به فزونی گذاشته. هر کس عمداً به من دروغ بدهد، جایگاه خود را در آتش ببیند. هر وقت حدیثی از من نقل شد آن را به کتاب خدا و سنت من عرضه کنید. فما وافق کتاب الله و سنتی فخذوا به و ما خالف کتاب الله و سنتی فلا تاخذوه؛ هر کدام با کتاب خدا و شریعت موافق شد آن را قبول کنید و آن چه مخالف آنهاست آن را قبول نکنید. این حدیث با کتاب خدا موافقت ندارد زیرا خداوند فرموده: «ما انسان را خلق کردیم و می‌دانیم آنچه را که در درون اوست و ما از شاهرگش به او نزدیک‌تریم». [۳۴] رضای ابوبکر یا خشم او از خدای عزوجل پنهان مانده بود که از اسرار درونی او پرسید؟! این امری است محال. سپس یحیی بن اکثم گفت: روایت شده که مثل ابوبکر و عمر در زمین مانند مثل جبرئیل و میکائیل است در آسمان‌ها. امام فرمود: این حدیث هم قابل تأمل است زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته‌ی مقرب خدایند که آنی به خداوند عصیان نکرده‌اند و لحظه‌ای از طاعت او غفلت نورزیده‌اند، اما این دو نفر برای خداوند عزوجل شریک قرار داده‌اند. ولو بعد از شرک اسلام آورده‌اند، بیشتر عمرشان را در بت‌پرستی گذرانده‌اند. پس محال است مثل آن دو فرشته شوند. سپس یحیی گفت: برای ما روایت شده که ابوبکر و عمر آقای پیران بهشتند. شما درباره‌ی این حدیث چه می‌فرمایید؟ امام جواد (ع) فرمود: این خبر نیز محال است زیرا همه‌ی اهل بهشت جوانند و در آن پیری وجود ندارد و این حدیث را بنی‌امیه در مقابل حدیثی که پیغمبر فرمود: حسن و حسین سیدا شباب اهل الجنة جعل کرده‌اند. سپس یحیی گفت: حدیثی آمده که عمر چراغ بهشت است. امام فرمود: این هم محال است زیرا در بهشت با وجود فرشته‌های مقرب و انبیای اولوالعزم و آدم و محمد و مرسلین، به نور عمر نیازی نیست. آیا با نور آنها بهشت روشن نمی‌شود؟! سپس یحیی گفت: در حدیث آمده که پیغمبر فرموده: لو لم ابعث لبعث عمر؛ اگر من مبعوث نمی‌شدم عمر مبعوث می‌شد. امام فرمود: کتاب خدا راستگوتر از این حدیث است، چرا که [صفحه ۳۵۸] خداوند در قرآن می‌فرماید: «اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح»؛ [۳۵] هنگامی که از انبیا و از تو

و از نوح پیمان گرفتیم. در این آیه خداوند از همه‌ی انبیا پیمان گرفته و سپس آنان را اعزام نموده. چه طور می‌شود خدا پیمان خود را تبدیل کند. از طرفی هیچ کدام از پیامبران مشرک نبودند و لو یک لحظه، چه طور به نبوت مبعوث می‌شود کسی که بیشتر عمرش را در شرک گذرانیده است؟ رسول اکرم فرموده است: من نبی بودم، در حالی که آدم بین روح و جسد بود و به کمال نرسیده بود. [۳۶]. یحیی از این خزعلات گفت و امام جواب کافی داد. علامه امینی همه‌ی آن سؤالات را در الغدیر آورده و همه را به وجه اکمل رد کرده. [۳۷].

یحیی بن اکثم به عجز خود اعتراف می‌کند

از متون تاریخی و روایات استفاده می‌شود که یحیی بن اکثم که منکر امامت و مرد فاسقی بود (پاورقی صفحه‌ی ۳۵۲ و ۳۵۳)، با امام جواد بحث و مناظره‌ی مکرر داشته و در همه‌ی آنها یحیی مغلوب می‌شده است. [۳۸]. یحیی خود می‌گوید: روزی وارد مسجد مدینه شدم و قبر رسول الله را طواف می‌کردم. در آن میان محمد بن علی را که مشغول طواف بود دیدم. در مورد مسائلی که در نظرم بود با او مناظره کردم و همه را جواب داد. من به او عرض کردم: به خدا سوگند می‌خواهم از شما مسئله‌ای پرسیم اما خجالت می‌کشم. به من فرمود: انا اخبرک قبل ان تسألنی عن الامام فقلت: هو والله هذا. فقال: انا هو؛ پیش از آن که پرسشی من از مطلب تو خبر می‌دهم. تو می‌خواهی درباره‌ی امام پرسشی. عرض کردم به خدا سؤال من همین است. فرمود: منم امام. عرض کردم: علامتش چیست؟ در دست حضرت عصایی بود که به سخن آمد و گفت: ان مولای امام هذا الزمان و هو الحجۃ؛ مولای این زمان است و اوست حجت خدا. [۳۹]. ابن شهر آشوب از محمد بن ریان نقل کرده که مأمون هر نیرنگی زد تا امام جواد را مانند خودش به سوی دنیا بکشد و تابع هوا و هوس کند، ممکن نشد و حنایش رنگ نگرفت تا این که وقتی خواست دختر خود را به خانه‌ی او بفرستد و زفاف انجام گیرد صد کنیز زیبا معین کرد و دستور داد هر کدام جامی که همه پر از جواهر بود به دست گیرند و با این جلال از امام جواد استقبال کنند و او را بنوازند. وقتی امام وارد شد، کنیزان به دستور عمل کردند ولی امام کمترین توجهی به آنان نکرد. [صفحه ۳۵۹] ناچار مأمون «مخارق»، آوازخوان دربار را که مرد ریش‌دراز و خوش‌آواز و تارزنی بود خواست و به او دستور آوازخوانی داد. وی گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر منظور تو جذب کردن امام جواد به دنیا و عیش و نوش آن است من این خواسته‌ی تو را به خوبی برآورده می‌سازم. سپس در برابر امام نشست و صدای خود را بلند کرد. چنان آواز خواند و تار زد که همه‌ی مردم خانه به دور او جمع شدند ولی امام به آن بی‌توجه بود و سر خود را بالا نمی‌آورد. تنها یک مرتبه سر خود را بلند کرد و فرمود: اتق الله یا ذوالعشون؛ ای مرد ریش‌دراز از خدا بترس! ناگهان تار از دست مخارق افتاد و دیگر به آن دست نزد تا مرد مأمون از مخارق پرسید: تو را چه شد؟ گفت هنگامی که امام جواد بر سر من بانگ زد، چنان لرزه‌ای بر جانم افتاد که هرگز صحت خود را باز نخواهم یافت. [۴۰]. امام جواد چندی در بغداد توقف کرد ولی از وضع دارالخلافه ناراحت بود و بسان پرنده‌ای بود که در قفس طلائی گیر افتاده باشد. حسین مکاری گوید: وقتی امام جواد را در دربار مأمون دیدم که در نهایت عزت و عظمت است، به خود گفتم دیگر امام جواد به مدینه بر نمی‌گردد و چون این فکر از خاطرهم گذشت دیدم حضرت سربلند کرد و فرمود: ای حسین! نان جو با نمک نیمکوب در حرم رسول الله نزد من بهتر است از آنچه می‌بینی. [۴۱].

امام جواد بغداد را به قصد مدینه ترک می‌گوید

لذا امام جواد از مأمون اذن طلبید و با ام‌الفضل برای گزاردن حج، بغداد را به قصد مکه ترک فرمود. شیخ مفید و ابن شهر آشوب روایت کرده‌اند که چون امام جواد با ام‌الفضل از بغداد به سوی مدینه حرکت کرد از شارع «باب الکوفه» عبور نمود و مردم برای بدرقه در پی آن حضرت به راه افتاده بودند. هنگام غروب به «دارالمسیب» رسیدند و در آنجا فرود آمدند و به مسجدی که در آنجا

بود تشریف بردند و میان حیاط آن مسجد درخت سدري بود که هنوز بار نداده بود. حضرت ظرف آبی خواست و در زیر آن درخت وضو گرفت و نماز مغرب را با مردم خواند. در رکعت اول پس از حمد، سوره‌ی «اذا جاء نصرالله» و در رکعت دوم سوره‌ی «قل هو الله احد» را خواند و سپس قنوت گرفته نماز مغرب را سلام گفت. اندکی نشست و نام خدا را بر زبان راند و بی‌آنکه تعقیب بخواند برخاست و چهار رکعت نافله خواند. آنگاه تعقیب نماز مغرب را خواند و دو رکعت سجده‌ی شکر به جا آورد. سپس از مسجد بیرون رفت و چون در حیاط مسجد به آن درخت سدر رسید، مردم دیدند درخت بارور شده و بار فراوان آورده. همه در شگفت بودند و از میوه‌ی درخت خوردند. دیدند شیرین و بی‌هسته است. پس از آن مردم از حضرت خداحافظی کردند و امام به سوی مدینه رهسپار شد و پیوسته در مدینه بود تا آنکه معتصم عباسی در آغاز [صفحه ۳۶۰] سال ۲۲۰ آن حضرت را به بغداد طلبید. [۴۲] در آن شهر اقامت داشت تا در آخر ذی‌القعدة از دنیا رفت. [۴۳].

معتصم از امام جواد واهمه داشت

معتصم از سه نفر نگرانی داشت: اول امام جواد، دوم محمد بن هارون و سوم جعفر بن مأمون. لذا تصمیم جدی داشت این سه نفر را از بین ببرد. ابن شهر آشوب می‌نویسد: معتصم به محمد بن عبدالملک نامه نوشت که از طرف ما محمد بن علی را با ام‌الفضل دعوت کن و با احترام روانه‌ی بغداد نما. همین که دعوت معتصم به حضرت ابلاغ شد، امام برای ادای فریضه‌ی حج به سوی مکه حرکت کرد و فرزند خود علی بن محمد الهادی را در مدینه نزد مادرش گذاشت. آن گاه پس از ادای اعمال حج با ام‌الفضل عازم عراق شد. با آن که علی بن محمد، فرزند کوچک بود، امام ودایع امامت را به آن حضرت سپرد و او را به ولایت و امامت، به مردم مدینه و خواص اصحابش معرفی کرد و به نماینده‌ی خود، محمد بن فرج توصیه فرمود خمس را به پسرش علی الهادی بدهد و این نشانه‌ی امامت او شد. [۴۴].

امام جواد امام هادی را به اسماعیل معرفی می‌کند

اسماعیل بن مهر می‌گوید: من به امام جواد عرض کردم: فدایت شوم! اکنون که شما از مدینه به بغداد می‌روید تکلیف ما چیست؟ امام گریه کرد، به طوری که محاسن شریفش از اشک دیده‌اش تر شد. سپس رو به من کرد و فرمود: عند هذِهِ یخاف علی الامر بعدی الی ابنی علی. در همین سفر خطری متوجه من است و امر امامت بعد از من به فرزندم علی منتقل می‌شود. [۴۵]. [صفحه ۳۶۱]

معتصم در پی بهانه، و اعجاز امام

وقتی حضرت وارد بغداد شد، معتصم امام را در قصر خود اسکان داد و گفت: مگر شما اراده کرده‌اید که بر من خروج کنید؟ امام سخن او را رد کرد. معتصم گفت: نامه‌ها و استشهادهای موجود حاکی از این است و فلان و فلان هم شهادت می‌دهند. امام فرمود: شاهدان را حاضر کنید. معتصم پرونده‌سازان را احضار کرد و آنها با کمال بی‌شرمی گفتند: آری تو نوشته‌ای که خروج می‌کنی و ما این نامه را از غلامان و بستگان تو به دست آورده‌ایم و برای ما سند قطعی است. راوی خبر گوید: امام جواد در ایوان قصر نشسته بود. سر بر آسمان نمود و دعایی خواند که ناگهان در آن نقطه زلزله‌ای رخ داد، به طوری که زمین مانند گهواره‌ای تکان می‌خورد و معتصم و وزرا بر خود می‌لرزیدند و هر یک از آنها می‌خواستند فرار کنند اما قادر به حرکت نبودند و قدرت بلند شدن را نداشتند و همه‌ی حاضران مضطرب و پریشان شدند. معتصم و وزرا التماس کردند که ای فرزند رسول خدا! این زلزله را آرام کن و ما را هم ببخش و از تقصیر ما بگذر. امام جواد (ع) دعایی خواند و عرض کرد: پروردگارا! تو می‌دانی که این گمراهان دشمن تو و ما هستند

و ما از سر تقصیر آنها گذشتیم. فوراً زلزله آرام گرفت و آنها کرامت و اعجاز امامت را با دو چشم خویش مشاهده کردند و در ظاهر سر تسلیم فرود آوردند، اما در باطن به دشمنی خویش با امام ادامه می‌دادند. معتصم در آن مدتی که امام را در قصر خود در بغداد اسکان داده بود جلساتی تشکیل می‌داد و امام را به مجالس دعوت می‌کرد و به قصد استخفاف از آن حضرت سؤالاتی می‌کرد و گاهی امام از بیان واقع تقیه می‌فرمود؛ تا این که روزی دزدی را به مجلس معتصم آوردند و خواستند او را قصاص کنند؛ اما در میان فقهای عامه اختلافی به وجود آمد.

نظر امام درباره‌ی قطع دست سارقان اجرا شد

ابوداود قاضی [۴۶] گفت: باید دست او از بیخ قطع شود. معتصم دلیل را پرسید و او گفت: به حکم [صفحه ۳۶۲] آیه‌ی «فامسحوا وجوهکم و ایدیکم» و جمعی از علمای حاضر نظر او را تأیید کردند. جمعی دیگر گفتند باید از مرفق قطع شود. خلیفه دلیل خواست و آنها آیه «وضو» را گفتند: «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق». به صراحت آیه دست تا مرفق است. آنگاه معتصم متوجه امام جواد (ع) شد و نظر او را خواست. امام فرمود: حاضرین گفتند و تو هم شنیدی. معتصم گفت: مرا با گفتار آنان کاری نیست. آنچه می‌دانی بگو. امام عذر خواست و معتصم اصرار کرد و آخر الامر سوگند داد که باید بگوید. امام فرمود: اکنون که سوگند دادی باید بگویم که همه‌ی حاضران در بیان حکم به خطا رفتند. قطع دست باید از مفصل و اصل انگشتان باشد و کف دست سالم بماند و انگشت شصت هم باقی بماند. معتصم دلیل خواست و امام فرمود: برای آن که رسول الله (ص) فرموده: در سجده باید هفت عضو از اعضا به زمین برسد و از جمله‌ی آنها دو کف دست است. هرگاه دست دزد از بند یا مرفق بریده شود یکی از اعضای سجده ناقص می‌ماند و خداوند می‌فرماید: «ان المساجد لله»؛ سجده‌گاه‌ها مخصوص خداست. معتصم سخنان امام را پسندید و دستور داد انگشتان دزد را همان طوری که امام فرموده بود قطع کردند. قاضی می‌گوید: در این موقع حالتی به من رخ داد که گویا آسمان بر سرم ریخت و آرزوی مرگ کردم و گفتم ای کاش می‌مردم و این روز را نمی‌دیدم. زرقاء، ملازم قاضی گوید: روز دیگر قاضی پیش خلیفه شتافت و گفت: خیرخواهی خلیفه بر من لازم است. جریانی که چند روز پیش اتفاق افتاد مناسب سیاست خلیفه نبود، زیرا نصف مردم دنیا امام جواد را خلیفه می‌دانند. در چنان مجلسی که همه‌ی علما و قضات را تخطئه کردی و رأی امام جواد را به کار بستی، نه تنها علما را شکست دادی، گور خود را نیز کندی و امامت او را با دست خود تثبیت کردی و این خیر در دنیا منتشر شد. وقتی معتصم سخنان قاضی القضاة را شنید چهره‌اش دگرگون شد و گفت: خدا تو را جزای خیر دهد که مرا بر امری که از آن غافل بودم آگاه ساختی. [۴۷]. [صفحه ۳۶۳] وی که به مخلوق بودن قرآن معتقد بود و غرور او همراه با قدرت الهام یافته از قدرت خلفای عباسی بود همواره در این فکر بود که مخالف عقیده‌ی خود را از میان بردارد و روی این غرور، احمد بن حنبل را هتک حرمت نمود.

قرآن مخلوق است یا قدیم

بحث درباره‌ی قرآن از مهم‌ترین مباحثی بود که بین مسلمانان موضوع گفت و گو مجادله بود و به نظر آیت‌الله سید ابوالقاسم خوئی - رضوان الله علیه - این بحث متأثر از فلسفه‌ی یونان است و مسلمانان را به دو گروه اشعری و معتزلی تقسیم کرده. اشعری‌ها به قدیم بودن قرآن معتقد شدند و کلام را به دو نوع لفظی و نفسی تقسیم کردند و گفتند کلام خدا از قبیل کلام نفسی و معنوی است که قائم به ذات پروردگار است، مانند ذات، و دیگر صفات ذاتی خداوند قدیمند. پس قرآن که کلام خداست مانند دیگر صفات قدیم خواهد بود. معتزلی‌ها و عدلیه به حادث و مخلوق بودن قرآن معتقد شدند و کلام را تنها به کلام لفظی اختصاص دادند و تکلم را از صفات فعلی خدا دانستند نه از صفات ذاتی او. آیت‌الله خوئی در تفاوت صفات ذاتی و صفات فعلی توضیح روشنی بیان نموده.

شکی نیست که قرآن سخن خداست و شکی نیست که تکلم یکی از صفات جمال یا از صفات ثبوتیه‌ی خداوند است و مسلمانان در این دو مسئله اختلافی نداشته‌اند تا آن که به اجماع مسلمانان راه یافت. سپس گروه‌های مختلفی به وجود آورده، به طوری که فرقه‌ای آن دیگری را تکفیر نمود و از او دوری کرد و تا مرحله‌ی جنگ و خونریزی پیش رفتند و چه رسوایی‌هایی در اسلام اتفاق افتاد و چه احترام‌هایی هتک شد. [۴۸] برای توضیح این دو نظر و تشخیص نظریه‌ی صحیح لازم است فرق [صفحه ۳۶۴] صفات ذاتی و صفات فعلی را بیان کنیم.

صفات ذاتی و صفات فعلی

صفات ذاتی اوصافی را گویند که ذات اقدس الهی همیشه به آنها متصف است و آنی از آن صفات عاری نباشد، مانند علم و قدرت و حیات که محال است خدا آنی، عاری از آنها باشد. ولی صفات فعلی خداوند صفاتی است که گاهی خداوند به آن صفات متصف است و گاهی به نقیض و ضد آن؛ مانند خالق و رازق. گاهی این صفات در خدا هست و گاهی نیست. این درست است که بگوییم خداوند زید را خلق کرده و نوه‌ی او را خلق نکرده و به فلاخی اولاد داده ولی ثروت نداده. با این بیان روشن می‌گردد که تکلم یکی از صفات فعلی خداوند است نه از صفات ذاتی او؛ زیرا می‌توان گفت که خداوند با موسی تکلم کرده ولی با فرعون نکرده و صحیح است بگوییم با موسی در طور سینا تکلم کرد ولی در دریای نیل تکلم نکرد. دلایل اشاعره در اثبات کلام نفسی بسیار سست است. آنها می‌گویند هر گوینده قبل از تکلم، کلام خود را در نفس خود مرتب کرده و نظم داده، سپس سخن می‌گوید پس این کلام لفظی نمای خارجی از کلام نفسی است که با تکلم باطن را ظاهر می‌سازد و احظ، شاعر معروف عرب در شعر خود به این حقیقت اشاره کرده و می‌گوید: ان الکلام لفی الفؤاد و انما جعل اللسان علی الفؤاد دلیلاً البته این دلیل بسیار سست است و این تصویر ذهنی به کلام اختصاص ندارد و به هر فعل انسان سرایت دارد. نقشه‌ی ساختمان قبل از پیاده کردن در ذهن مهندس وجود دارد و همچنین طول و کیفیت راه و منزل‌ها در ذهن مسافر، و کیفیت کشت در ذهن کشاورز حضور و ترسیم نفسی دارد؛ پس وجود نفسی به کلام اختصاص ندارد. به هر صورت بحث در تحقیق در این مسئله چندان فایده و ثمره‌ی مهمی در بر ندارد، زیرا نه از [صفحه ۳۶۵] اصول دین محسوب است و نه از فروع دین؛ نه از معارف الهی است و نه از مفاهیم مذهبی. [۴۹].

توطئه‌ی قتل امام جواد

با سعادت احمد بن ابوداؤد، معتصم منقلب شد و تصمیم به قتل امام گرفت. به گفته‌ی عیاشی، معتصم به یکی از نویسندگان خود دستور داد ضیافتی ترتیب دهد و امام جواد را هم دعوت کند و در غذای او سمی بریزند. آن بدبخت برای حفظ دنیای دیگران، دنیا و آخرت خود را بر باد داد و در غذای امام سم ریخت و حضرت را دعوت کرد. امام فرمود: شما می‌دانید که من در میهمانی‌های شما شرکت نمی‌کنم. اما آن نامرد اصرار کرد و حضرت به ناچار اجابت فرمود. وقتی امام طعام میل نمود اثر زهر را در گلوی خود احساس کرد و برخاست و اسب خود را خواست تا سوار شود. صاحب منزل آمد و بر ماندن تکلیف کرد. امام فرمود: برای آنچه تو با من کردی، صلاح تو در این است که در خانه‌ات نباشم. سپس به سرعت سوار اسب شد و به خانه بازگشت. چون به خانه رسید آثار سم در بدنش ظاهر شد. در تمام آن روز و شب از شدت درد به خود می‌پیچید تا آنکه به اجداد ظاهر خود ملحق شد. [۵۰]. امام رضا (ع) از شهادت پسرش امام جواد خبر داده بود. مرحوم سید مرتضی نقل می‌کند که امام رضا فرموده: یقتل ولدی غضباً فیکی له و علیه اهل السماء و یغضب الله علی عدوه و ظالمیه فلا یلبث الا یسیراً حتی یعجل الله به الی عذابه؛ فرزندم را به خشم و کینه می‌کشند. اهل آسمان‌ها بر او گریه می‌کنند و خداوند قاتل را غضب می‌کند و او زنده نمی‌ماند مگر کمی، و عذاب خداوند با شتاب او را می‌گیرد. [۵۱]. معتصم و جعفر، پسر مأمون برای قتل امام جواد نقشه می‌کشیدند. جعفر قتل امام جواد را به خواهش

ام‌الفضل پیشنهاد کرد. چون او می‌دانست که ام‌الفضل با حضرت جواد صمیمیت ندارد و با وجود سمانه، مادر امام هادی، از آن حضرت خشمگین است. ام‌الفضل پیشنهاد برادرش را پذیرفت و در انگور رازقی، زهری ریخت. امام هم به آن انگور علاقه داشت و وقتی خورد حال امام منقلب شد. [۵۲]. ام‌الفضل از عمل خود پشیمان شد و بنای گریه و زاری نهاد. امام جواد فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ به خدا سوگند خداوند تو را به فقری دچار می‌کند که از آن نجات نخواهی یافت و به بلایی مبتلا می‌شوی که مخفی و پوشیده نخواهی ماند. نفرین امام دامن او را گرفت و در بدترین موضع بدنش زخمی پیدا شد که همه‌ی اموال خود را برای معالجه‌ی آن خرج کرد تا آن که به مردم محتاج شد و با بدترین وضع به هلاکت رسید و گفته [صفحه ۳۶۶] شد که زخم در فرج او پدید آمد! [۵۳]. مفید - علیه‌الرحمه - و همچنین کلینی و اربلی در شهادت امام جواد تأمل و توقف دارند و با کلمه‌ی قتل آورده‌اند؛ یعنی می‌گویند امام جواد شهید شده ولی پیش ما با خبر ثابت نشده و خبری که با آن استدلال کنیم نرسیده. [۵۴].

شهادت امام جواد

امام جواد بنا به نقل مشهور، در آخر ذی‌القعدة الحرام سال ۲۲۰ هجری در بغداد به اجداد طاهرش ملحق شد. سن آن بزرگوار بیست و پنج سال و چند ماه بود و در مقابر قریش در کنار جدش موسی بن جعفر (ع) مدفون شد. محمد بن یعقوب کلینی گوید: امام جواد در سال ۲۲۰، آخر ذی‌القعدة قبض روح شد و او در آن روز بیست و پنج سال و دو ماه و هجده روز عمر داشت و در قبرستان قریش در جوار جدش موسی بن جعفر مدفون شد. معتصم در اول این سال او را از مدینه به بغداد آورده بود. [۵۵].

اولاد امام جواد

فرزندان امام جواد بنا به نقل مفید - علیه‌الرحمه - چهار نفر بودند: دو پسر و دو دختر پسران به نام محمد که امام دهم باشد و دیگری موسی معروف به مبرقع و جز آن دو پسر دیگری نداشت و دختران به نام فاطمه و امامه. [۵۶]. ابن شهر آشوب سه دختر را به نام‌های حکیمه، خدیجه و ام‌کلثوم نوشته و این را مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه آورده. [۵۷] علامه محدث قمی چهار پسر و چهار دختر بدین شرح ذکر کرده: ۱- امام هادی، علی‌النقی ۲- ابواحمد موسی مبرقع ۳- ابواحمد حسین ۴- ابوموسی عمران ۵- فاطمه ۶- خدیجه ۷- ام‌کلثوم ۸- حکیمه. مادر این هشت فرزند یک بانو به نام «سمانه» مغربیه بوده است و اعقاب آن حضرت منحصرأً از دو پسر، امام علی‌النقی و موسی مبرقع است. سپس مرحوم محدث قمی اضافه می‌کند: از تاریخ قم استفاده می‌شود که زینب و ام‌محمد و میمونه نیز دختران حضرت جواد بودند. [۵۸].

موسی مبرقع سر سلسله‌ی سادات رضوی

شرح حال امام دهم در جای خود خواهد آمد. اما موسی مبرقع؛ او در مدینه متولد شد و با پدرش در مدینه بود تا آن که امام جواد به شهادت رسید و به کوفه انتقال یافت. مدتی در کوفه [صفحه ۳۶۷] ماند و در سال ۲۵۶ کوفه را به قصد قم ترک گفت و در قم سکونت نمود و چون صورت خود را با نقاب می‌پوشانید، به مبرقع شهرت یافت. بعد از مدتی اعراب مقیم قم او را از قم بیرون کردند و به کاشان رفت و به خانه‌ی احمد بن عبدالعزیز بن دلف عجلی وارد شد و مورد احترام قرار گرفت. سپس جماعتی از بزرگان و رؤسای عرب اهل کوفه او را جست و جو کردند و جریان بی‌حرمتی اهل قم را شنیدند و شدیداً آنها را توبیخ کردند. اهل قم نیز از بی‌حرمتی خود نادم و پشیمان شدند و رؤسای عرب را شفیع و واسطه قرار دادند که او را از کاشان به قم بیاورند و موسی شفاعت آنها را پذیرفت و از تقصیر آنها درگذشت. سپس به قم برگشت و با احترام و اکرام تمام در آنجا زندگی کرد و خویشان و اقوام وی نیز به قم منتقل شدند و در کنار او اقامت گزیدند. پیش اهل قم موقعیت بسیار عظیم پیدا کردند و صاحب خدم و حشم و

خدمتکار شده و املاک و مزارع خریدند. موسی مبرقع از اهل حدیث و درایه بوده و شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب در باب میراث خنثی و کسی که امر شناخت او مشکل است از او روایات نقل کرده و حدیث یحیی بن اکثم را با برادرش امام هادی نیز آورده. [۵۹] تفصیل این روایات را در شرح حال امام هادی خواهیم آورد. ان شاء الله.

وفات موسی و مدفن او

موسی مبرقع در شب چهارشنبه، روز آخر اردیبهشت، دو روز مانده به آخر ربیع‌الآخر سال ۲۹۶ از دنیا رفت و امیر قم، عباس بن عمرو غنوی بر وی نماز خواند و چنان که در تاریخ قم ذکر شده، در جایی که فعلاً به نام قبر موسی مبرقع معروف است به خاک سپرده شد. و سید ضامن بن شدم فرموده که موسی مبرقع در خانه‌ای معروف به خانه‌ی محمد بن حسن بن ابو خالد اشعری ملقب به شنبوله مدفون است. شنبوله از راویان حدیث نیست و مخالفت او با امام هادی و نفرین امام بر او خواهد آمد. تن دادن به امامت در مقابل امام هادی از قبایح افعال اوست. مرحوم محدث قمی می‌گوید: این محمد بن حسن یکی از روات قم و از اصحاب حضرت امام رضا - علیه‌السلام - است و وصی سعد بن سعد اشعری قمی بوده و الآن آن محل به محل موسویان معروف است و در آنجا دو بقعه است؛ یکی کوچک که در آن دو صورت قبر است. یک قبر موسی مبرقع است و دیگری قبر احمد بن محمد بن احمد بن موسی.

بقعه‌ی چهل دختر قم

اما بقعه‌ی بزرگ که موسوم به چهل دختر است، در کتیبه‌ی آن اسم شاه طهماسب نوشته شده و تاریخ آن سال ۹۵۳ است. اول کسی که در این بقعه دفن شده محمد بن موسی مبرقع بوده و بعد از آن همسر او بریهه، دختر جعفر بن امام علی النقی (ع) در کنار شوهرش دفن شد و برادرانش یحیی [صفحه ۳۶۸] صوفی و ابراهیم پسران جعفر بن علی النقی به قم آمدند و ارث خواهرشان بریهه را گرفتند. ابراهیم برگشت و یحیی در قم ماند و در میدان زکریا بن آدم، نزدیک حمزه بن موسی بن جعفر (ع) اقامت نمود. در جنب محمد بن موسی مبرقع و نزدیکی قبر او قبور جمعی از علویان و سادات وجود دارد؛ از جمله زینب دختر ام موسی و ام محمد دختر موسی و ابوعلی محمد بن احمد بن موسی [۶۰] و دختران او فاطمه و بریهه و ام سلمه و ام کلثوم و غیر آنها از علویات و فاطمیات که تمامی آنها از اعقاب موسی مبرقع بوده و در همان محل مدفونند. در تحفه‌الآزهار آمده که موسی مبرقع شش پسر به نام‌های ابوالقاسم و حسین و علی و احمد و محمد و جعفر داشته است. احمد بن موسی نیز سه پسر به نام‌های عبیدالله، ابو جعفر محمد اعرج، ابو حمزه و جعفر داشته است. صاحب عمده‌الطالب گفته که اولاد موسی مبرقع از پسرش احمد است و اولاد احمد از پسرش محمد اعرج است. [۶۱]. عطاردی مؤلف مسند امام جواد گوید: موسی مبرقع جد سادات رضوی است که به امام رضا (ع) منتهی می‌شود که همه در ایران، هند، پاکستان، افغانستان، ترکستان، عراق، شام و دیگر کشورها پخش شده‌اند. [۶۲].

فعالیت شیعه در زمان امام جواد چشمگیر بود

پیشوایان معصوم از هر فرصتی ولو کم، استفاده‌ی فراوانی کرده‌اند و هیچ وقت ساکت ننشسته‌اند. امام جواد مانند اجداد خود از فرصتی که در زمان مأمون به دست آمد حداکثر استفاده را نمود و امام و کلای خود را به سراسر حیطه‌ی حکمرانی خلفای وقت اعزام می‌کرد و فعالیت‌های خود را همچنان گسترش می‌داد. نمایندگان امام در شهرهای بزرگ مانند اهورا [۶۳]، همدان [۶۴]، سیستان و بست [۶۵]، و ری [۶۶]: و بصره [۶۷] و واسط و بغداد [۶۸] و کوفه و قم و خراسان پخش شده بودند. امام به شیعیان خود اجازه می‌داد در دستگاه حکومت کار کنند و از این رو اسماعیل بن یزید و احمد بن حمزه قمی در پست‌های مهمی اشتغال

داشتند و از آن میان نوح بن دراج [۶۹] قاضی بغداد [صفحه ۳۶۹] بود که پس از آن قاضی کوفه شد و از زمان هارون به قضاوت اشتغال داشت. وی بسیار جسور بود. در باب ارث فرزند و محرومیت عمو فتوایی داد و بقیه‌ی علمای وقت از ترس حکومت، با او موافقت نکردند. شرح جریان در شرح حال موسی بن جعفر در بحث حضرت با هارون در صفحه ۲۶۰ گذشت. چون بستگان او از کارگزاران امام جواد بودند، او در طول مدت اشتغالش در سمت قضاوت، عقیده‌ی خود را پنهان می‌داشت. [۷۰]. بعضی دیگر از شیعیان مانند حسین بن عبدالله نیشابوری حاکم بست و سیستان شدند و حکم بن علی‌ای اسدی به حکومت بحرین رسید و هر دو نفر به امام جواد خمس می‌دادند که حاکی از تشیع پنهانی آنهاست. همچنین پیروان امام در خراسان در ارتش عباسیان وارد شدند و در مغلوب ساختن طغیان خرمیه [۷۱] شرکت جستند. بنا به گفته‌ی شیخ طوسی، اینان در سال ۲۲۰ هجری از سرکوب آن قیام، مقدار زیادی غنیمت جنگی به دست آورده بودند و خمس آن را با اجازه‌ی امام جواد مستقیماً به خود حضرت یا وکلای او می‌پرداختند. [۷۲].

در قیام مردم قم بر ضد مأمون، نماینده‌ی امام جواد حضور داشت

ذکر می‌شود که فعالیت شیعیان در دوران امام جواد به منظور هدایت مذهبی و امور مالی بود و لذا تهدیدی بر ضد حکومت مأمون به حساب نمی‌آمد. قیام مردم قم که اکثراً شیعه بودند از ماجرای امام جواد جدا بود. آنها برای کاهش خراج زمین قیام کردند و اول تقاضای تخفیف کردند که مانند اهل ری به آنها هم تخفیف داده شود. وقتی قبول نشد مأمون را از خلافت خلع نموده و از پرداخت خراج امتناع ورزیدند. مأمون برای جلوگیری از قیام، علی بن هشام و عجیف بن عبسه را فرستاد و بسیاری از مردم به قتل رسیدند. از جمله کشته شده‌گان یحیی بن عمران بود که بنا به گفته‌ی ابن شهر آشوب، وکیل امام جواد بود؛ ولی به این معنی نیست که امام جواد در این قیام سهمی داشته است بلکه این قیام، مردمی بود و هدفشان کاهش مالیات بود که متأسفانه نتیجه معکوس شد، به طوری که مأمون پس از [صفحه ۳۷۰] غلبه، مالیات دو میلیونی آنها را به هفت میلیون افزایش داد و از آنان گرفت. [۷۳].

نامه‌های امام به وکلای خود

امام جواد با وکلا و شیعیان بزرگ در ارتباط بود که برخی را در این مختصر می‌آوریم. یکی از آنها نامه‌ای است که امام جواد به علی بن مهزیار اهوازی نوشته است. او یکی از خواص اصحاب امام جواد بود. آیت‌الله خوئی پنج نامه از این نامه‌ها را نام برده است که برخی از آنها جواب نامه‌ای بوده که علی بن مهزیار به امام نوشته و اخبار خوشحال کننده در آنها بوده است که امام می‌نویسد نامه‌ی تو مرا بسیار خوشحال نمود. برخی از آنها گزارش‌هایی از اوضاع اهل قم بوده و باز امام می‌نویسد خدا تو را شاد کند که تو همیشه ما را شاد می‌کنی. بعضی از نامه‌های امام نیز تنها شامل دعاست که برای علی بن مهزیار نوشته. از بعضی نامه‌ها استفاده می‌شود که علی بن مهزیار [۷۴] از امام تقاضای دعا کرده و امام نوشته من تو را با نام خود و نسبت خود دعا کردم، بس که به تو علاقه دارم. (برای اطلاع از تفصیل این نامه به معجم الرجال علامه آیت‌الله [صفحه ۳۷۱] خوئی - رضوان الله علیه - ج ۱۲، صفحه‌ی ۱۹۶ و ۱۹۷ مراجعه شود.) ما ترجمه‌ی یکی از آنها را که مفصل است و با اسناد نقل شده و با «بسم الله الرحمن الرحیم یا علی احسن الله جزاک و اسکنک الجنة» شروع شده، می‌آوریم. «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. ای علی بن مهزیار! خداوند به تو جزای خیر عنایت فرماید و در بهشت ساکنت کند و از خواری دنیا و آخرت مصونت دارد و خداوند تو را با ما محشور فرماید. علی! من با اندرز و طاعت و خوف و وقار و مسکنت و به آنچه بر تو واجب است تو را امتحان کردم. اگر بگویم در میان اصحابمانند تو ندیده‌ام امیدوارم سخنم راست باشد. خداوند جزای اعمال نیک تو را بهشت قرار دهد. البته مقام تو بر ما پنهان نیست و خدمت تو هم پوشیده نیست؛ چرا که در سرما و گرما و شب و روز به واجبات قیام کردی. من از پیشگاه خداوند تقاضا دارم روزی که همه‌ی

خلا-یق را جمع می‌کند، به پاس دوستی ما تو را به رحمت خویش متنعم سازد، تا آنجا که دیگران بر تو غبطه بخورند. اوست خداوند شنونده‌ی هر دعا! [۷۵].

زلزله‌ی اهواز با دعای امام جواد آرام گرفت

علی بن مهزیار به امام جواد (ع) نامه نوشت و چون در شهر اهواز زلزله بسیار اتفاق می‌افتد در نامه اجازه خواست که از این شهر بیرون رود و در شهر دیگر سکونت کند. امام در پاسخ نوشت که از اهواز بیرون نرود و روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرد. در روز جمعه جامه‌ی پاکیزه پوشیده غسل نماید و از شهر بیرون رود و دعا کند و از خدا بخواهد بلا را از آن شهر دفع کند. علی بن مهزیار گوید: به دستور امام عمل کردم و زلزله در شهر آرام گرفت. [۷۶] چه عالی سروده‌ها: [۷۷]. دلی که مست شد از جام دوست روز الست به راه دوست به یک سو نهاد هرچه که هست در سرای به بیگانگان فرو بندند چو آشنا به در آید دگر نشاید بست چه نغمه بود ندانم که خاست از دل چنگ که از نشاط به وجد است جان اهل نشست چه پرده بود که صوفی به وجد پرده درید چه نغمه بود که زاهد به رقص توبه شکست به یمن عشق تو در چشم عاملی امروز چو آفتاب بلند و چو خاک را هم پست حدیث درد من آن صید ناتوان داند که در کمند تو افتاد از نگاه تو خست ز خستگی مکن افغان ز بستگی مخروش که کار بسته گشاید ز مهر آنکه بیست [صفحه ۳۷۲] مرا به چاه زنخدان مردمان مفرب که حسن روی تو بازار یوسفان بشکست

علی بن مهزیار با اجازه‌ی امام جواد از طرف معصومین طواف می‌کند

علی بن مهزیار گوید: روزی به امام جواد (ع) عرض کردم: می‌خواستم از طرف شما و پدرت طواف کنم. به من گفتند که نمی‌شود از طرف اوصیای الهی طواف کرد. امام فرمود: هر قدر امکان دارد از طرف ما طواف کنید و این جایز است. بعد از سه سال شرفیاب شدم و گفتم: سه سال قبل به من اجازه دادید از طرف شما و پدرت طواف کنم و من این عمل را انجام دادم. سپس به دلم افتاد که چرا از طرف سایر پیشوایانم این عمل را انجام ندهم. پس، از طرف رسول الله نیز سه مرتبه طواف کردم. روز دوم از طرف امیرالمؤمنین طواف کردم. روز سوم از طرف امام حسن. روز چهارم از طرف امام حسین. روز پنجم از طرف امام زین‌العابدین. روز ششم از طرف ابوجعفر محمد بن علی. روز هفتم از طرف جعفر بن محمد. روز هشتم از طرف پدرت موسی. روز نهم از طرف پدرت علی بن موسی. روز دهم از طرف شما ای آقای من! این جماعت کسانی هستند که مردم با دوستی ایشان در دین خداوند حرکت می‌کنند. امام جواد فرمود: تو با این عمل در دینی حرکت می‌کنی که خداوند غیر از آن را قبول نخواهد کرد. [۷۸].

نامه‌ی امام جواد به حاکم سیستان

صیدلانی می‌گوید: با مردانی از اهل سیستان (یا سجستان) و بست در سفر مکه بودیم. سال اول خلافت معتصم بود. در طواف کعبه حضور امام جواد (ع) رسیدیم. عرض کردیم: مردی است که به ولایت و دوستی شما علاقمند است ولی اهل دیوان است و من باید خراجی به او بدهم. اگر شما به او توصیه فرمایید به من احسان کند موجب تشکر است. امام فرمود: من او را نمی‌شناسم. عرض کردم: من اطمینان دارم که او از شیعیان و مخلصین شما و برادران ایمانی ماست و نامه‌ی شما مفید خواهد بود. امام این نامه را نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، اما بعد فان موصل کتابی هذا ذکر عنک مذهباً جمیلاً و ان لک من عملک ما احسنت فیه فاحسن الی اخوانک و اعلم ان الله عزوجل مسائلک عن مثاقیل الذر و الخردل؛ این شخص حامل نامه نقل می‌کند که مذهبی نیکو داری و این اعمال تو مورد تحسین و رضایت مردم است. تا بتوانی به برادران دینی خود نیکی کن و بدان که خدای عزوجل در قیامت هر ذره خردلی را از عمل نیک فراموش نمی‌کند. راوی می‌گوید: وقتی به سیستان رسیدیم خبرنامه را به والی، حسین بن عبدالله

نیشابوری داده بودند. در دو فرسخی شهر به استقبال ما آمد و چون نامه‌ی حضرت را به او دادیم آن را [صفحه ۳۷۳] بوسید و بر چشم کشید و گفت: حاجت تو چیست؟ گفتم باید مالیاتی به دیوان محاسبات شما بدهم. گفت آن را بخشیدم و تا من والی این محل هستم از تو خراج مطالبه نمی‌کنم. آن گاه از وضع مالی من پرسید. چون جریان خود را برای او گفتم به من بیشتر محبت کرد و نوشت که مادام‌العمر از مالیات معاف باشم و تا زنده بود صله‌ی خود را از من قطع نکرد. [۷۹].

امام جواد در کودکی میثم بن سنان را بینا می‌کند

شیخ ابوعمرو و محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشتی در رجال خود از محمد بن سنان نقل می‌کند که می‌گفت: از درد چشم به امام رضا (ع) شکایت کردم. امام رضا نامه‌ای نوشت به ابوجعفر (جواد) که طفلی سه ساله بود. امام نامه را به خادمی داد و به من فرمود: همراه او بروم و به من سفارش کرد: کتمان کن (یعنی هرچه از معجزه و کرامات دیدی بیان نکن). نزد حضرت امام جواد رفتیم، در حالی که خادم، آن جناب را به دوش برداشته بود. محمد بن سنان گوید: خادم همراه، جلو چشم امام جواد نامه را گشود. حضرت به نامه نظری انداخت. سپس سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «ناج» و این کلمه را چند بار تکرار کرد و همان ساعت همه‌ی دردهای چشم من برطرف شد و بینایی کامل یافتم. به امام جواد عرض کردم: خداوند تو را شیخ این امت قرار دهد، همچنان که عیسی بن مریم را شیخ بنی‌اسرائیل قرار داد. سپس گفتم: ای شبیه صاحب فطرس! محمد بن سنان می‌گوید: پیش امام رضا برگشتم. باز حضرت فرمود: این راز را پنهان کن. من پیوسته چشمم صحیح و بینا بود تا وقتی که کرامت امام جواد (ع) را فاش کردم و دیگر باره درد چشمم برگشت. از محمد بن سنان پرسیدند که منظور از کلام خود که گفتمی «ای شبیه صاحب فطرس» چه بود؟ او قصه‌ی فرشته‌ی فطرس را که از قنذاقه‌ی امام حسین شفا یافته بود بیان کرد. [۸۰].

امام جواد بر جنازه‌ی صفوان بن یحیی

صفوان بن یحیی یکی از یاران با وفای امام جواد بود و از او و امام رضا (ع) روایت می‌کرد و از طرف این دو بزرگوار وکیل بوده. او در سال ۲۱۰ در مدینه از دنیا رفت. امام جواد (ع) برای او وسائل غسل و حنوط و کفن فرستاد و دستور داد عموی خود اسماعیل بن موسی بن جعفر بر جنازه‌ی او نماز بخواند. علامه خوبی در رجال خود او را یاد نموده و می‌فرماید: «ثقه، ثقه، عین» و اضافه می‌کند: او در هر روز صد و پنجاه رکعت نماز می‌خواند و هر سال سه بار زکات می‌داد و سه ماه روزه می‌گرفت و سه بار به حج می‌رفت. این اعمال طاقت فرسا برای این بود که او با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان در خانه‌ی خدا پیمان بسته بودند که هر کدام زودتر از دنیا رفتند [صفحه ۳۷۴] نماز و روزه و زکات و حج رفیق زنده را به جا آورد. آن دو نفر قبل از صفوان درگذشتند و از این رو به پیمان خود وفا می‌کرد. گویند بسیار اهل ورع و پرهیزکاری بود، به حدی که یکی از همسایگان او در مکه به او دو دینار داد تا در کوفه به کسان او بدهد. صفوان گفت: من شترم را اجاره کرده‌ام. برای سواری خود و برای چنین کاری باید از صاحب شتر اجازه بگیرم و مهلت خواست تا اجازه بگیرد و گرفت. سپس قبول کرد. او کتاب‌های زیادی دارد. [۸۱] چه عالی گفته صغیر: ای خوش آن عارف سالک که ز راه آگاه است حاصل بندگیش دیدن روی شاه است گر جهان‌بینی پس فرق تو با حیوان چیست چشم انسان همه بینای جمال الله است سرکویت شده از خون شهیدان دریا مگر ای جان جهان کوی تو قربانگاه است خود که باشی تو که هر جامه بدوزم از وصف پیش بالای تو چون آورم آن کوتاه است آه اگر لطف توام بدرقه‌ی ره نشود که گهر دارم و صد راهزنم در راه است گر من از خود نیم آگاه صغیرا غم نیست بنده‌ی پیر مغانم که ز من آگاه است

نامه‌ی امام رضا از مکه به امام جواد سه ساله

احمد بن ابومحمد بن ابونصر و محمد بن سنان می‌گویند: ما در مکه‌ی معظمه خدمت امام رضا شرفیاب شدیم و عرض کردیم: می‌خواهیم از مکه به قصد مدینه بیرون رویم و شما هنوز در اینجا اقامت دارید. اگر صلاح می‌دانید به ما نامه‌ای لطف کنید تا برای ابوجعفر جواد ببریم. امام نامه‌ای نوشت و ما آمدیم به موفق خادم گفتیم: امام جواد (ع) را بیاور. او هم حضرت را آورد، در حالی که امام جواد بر سینه‌ی او بود. پس امام جواد شروع کرد به خواندن نامه و آن را می‌پیچید و به آن نظر می‌کرد و تبسم می‌نمود. به آخر آن می‌رسید و نامه را از بالای آن می‌پیچید و از آخر باز می‌کرد. محمد بن سنان گوید: وقتی از خواندن نامه فراغت یافت، پاهای مبارک خود را حرکت داد و فرمود «ناج ناج». احمد می‌گوید: پس از این سخن، امام جواد به محمد بن سنان گفت: فطرسیه، فطرسیه. این روایت را علامه بحرانی در کتاب خود، مدینه‌المعجز چنین نقل کرده که احمد و محمد [صفحه ۳۷۵] راویان فوق گویند: در منا خدمت امام رضا رسیدیم. امام فرمود: حاجتی داری؟ گفتم: بلی. نامه نوشت و به ما داد که به ابوجعفر جواد (ع) بدهیم. وقتی به مدینه رسیدیم، مسافر که یکی از خادمان امام بود امام جواد را که ۱۸ ماهه بود بر دوش خود آورد. نامه را به او دادیم و او خواند. [۸۲]. مؤلف می‌گوید: امکان دارد این ملاقات احمد و محمد دو ملاقات جداگانه باشد. یک بار نامه از مکه و یک بار نامه از منا باشد و امکان دارد یک فقره باشد و طرز تعبیر متفاوت باشد. اما روایت سابق که مخصوص محمد بن سنان است بعد از این ملاقات اتفاق افتاده زیرا در ملاقات محمد بن سنان امام جواد سه ساله بوده و در ملاقات دو نفری محمد بن سنان و احمد بن محمد امام جواد ۱۸ ماهه بوده است. جانا نظری که ناتوانم بخشا که به لب رسیده جانم دریاب که نیک دردمندم بشتاب که سخت ناتوانم من خسته که روی تو بینم آخر به چه روی زنده مانم اینکه به در تو آمدم باز تا بر سر کوت جان فشانم مردن به از آن که زیست باید بی دوست به کام دشمنانم

امام جواد در یک شب

شیخ مفید از محمد بن حسان و او از علی بن خالد نقل می‌کند که در سامرا بودم. گفتند مردی از اهل شام به جرم ادعای پیامبری در زندان است. چنین دعوی بزرگی بر من گران آمد. تصمیم گرفتم هر طوری باشد او را ببینم. با زندانبان بنای دوستی گذاشتم تا آن که روزی او را دیدم. برخلاف آن شایعه، دیدم او مرد وارسته و عاقلی است. گفتم: درباره‌ی تو می‌گویند دعوی پیامبری داشته‌ای و به همین سبب زندانی شده‌ای. گفت: حاشا که من چنین ادعایی کرده باشم. من در شام در محلی که معروف به رأس الحسین است مشغول عبادت بودم. ناگهان شخصی نزد من آمد و به من گفت: برخیز برویم. من ناخودآگاه برخاستم و با او به راه افتادم. چند قدم بیشتر نرفته بودیم که دیدم در مسجد کوفه‌ام فرمود: اینجا را می‌شناسی؟ گفتم: آری، مسجد کوفه است. او در آنجا نماز خواند. من هم نماز خواندم. سپس با هم از آنجا بیرون آمدیم. کمی راه رفتیم. خود را در مکه دیدم. کعبه را طواف کردیم (یا به گفته‌ی کافی، اعمال حج را به جا آوردیم) بعد، از آنجا خارج شدیم. پس از چند قدم خود را در جای خود در شام دیدم که مشغول عبادتم. آن مرد رفت. من غرق تعجب بودم. یک سال از این جریان گذشت. باز همان شخص آمد. من از دیدن او بسیار شاد شدم و مانند سال گذشته کوفه و مدینه و مکه را زیارت کردیم و چون خواست بروم، گفتم تو را سوگند می‌دهم به آن خدایی که تو را به این کار توانایی داده، بگو تو [صفحه ۳۷۶] کیستی؟ فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفرم. من این جریان را به دوستان و آشنایان خود گفتم و قضیه منتشر شد؛ تا آن که به محمد بن عبدالملک زیات رسید. او فرمان داد مرا به زنجیر کشیدند و به اینجا آوردند و این ادعای کذب را به من نسبت دادند. گفتم: جریان تو را به محمد بن عبدالملک زیات برسانم؟ گفت: مانعی ندارد. من به محمد بن عبدالملک، وزیر معتصم نامه نوشتم و جریان را برای او توضیح دادم و بی‌تقصیری او را روشن کردم. در زیر نامه نوشت: او به آزاد کردن ما نیازی ندارد. به آن کس که او را از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و باز به شام برگردانیده و همه را در یک شب انجام داده بگوید، همان شخص بیاید از زندان آزادش کند. علی بن خالد گوید: من با دیدن نامه، دیگر از نجات او

مأیوس شدم. گفتم بروم و به او تسلی بدهم و به صبر دعوتش کنم. چون به زندان آمدم دیدم مأموران زندان همه غرق حیرتند و چپ و راست می‌دوند و نتیجه را نمی‌گویند. گفتم چه شده؟ جریان چیست؟ گفتند: آن زندانی در زنجیر و مدعی نبوت از دیشب مفقود شده. درها همه بسته و قفل‌ها مهر و موم است ولی معلوم نیست به آسمان رفته یا بر زمین، یا مرغان هوا او را ربوده‌اند؟ علی بن خالد تا آن روز زیدی مذهب بود. از دیدن ماجرا به امامت ائمه‌ی هدی معتقد شد و اعتقاد او به تشیع کامل گردید. [۸۳] چه عالی سروده سید محمدحسین شهریار: کشم جفای تو تا عمر باشدم، هر چند وفا نمی‌کند این عمرها وفای تو را بجاست کز غم دل رنجه باشم و دلتنگ مگر نه در دل من تنگ کرده جای تو را غبار فقر و فنا توتیای چشمم کن که خضر راه شوم چشمه‌ی بقای تو را هوای سیر گل و ساز بلبلم دادی که بنگرم به گل و سر کنم ثنای تو را شب نیام هوس است و طواف کعبه‌ی طور مگر به گوش دلی بشنوم صدای تو را به جبر گر همه عالم رضای من طلبد من اختیار کنم زان میان رضای تو را به آستان خود این دلشکستگان دریاب که آستین بفشانند ماسوای تو را دل شکسته‌ی من گفت: شهریارا بس! که من به خانه‌ی خود یافتم خدای تو را

حرز امام جواد

ابن طاووس در مهج الدعوات آورده «بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين الم تر ان الله سخر لكم ما فى الارض و الفلك تجرى فى البحر بامرہ و يمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه ان الله بالناس لرؤوف رحيم. اللهم انت الواحد الملك الדיان يوم الدين تفعل ما تشاء بلا مغالبه و تعطى من تشاء بلا من و تفعل ما تشاء و تحکم ما تريد و تداول الايام بين الناس و تركيبهم طبقاً عن طبق. [صفحه ۳۷۷] اسئلك باسمك المكتوب على سرادق المجد اسئلك باسمك المكتوب على سرادق السرائر السابق الفائق الحسن الجميل النصير رب الملائكة الثمانية و العرش الذى لا يتحرك. اسئلك بالعين التى لا تنام و بالحياة التى لا تموت و بنور وجهك الذى لا يطفأ و بالاسم الاكبر الاكبر و بالاسم الاعظم الاعظم الذى هو محيط بملکوت السموات و الارض و بالاسم الذى اشرفت به الشمس و اضاء به القمر و سجت به البحور و نصبت به الجبال. بالاسم الذى قام به العرش و الكرسي و باسمك المكتوب على سرادق العرش و بالاسم المكتوب على سرادق العظمة و باسمك المكتوب على سرادق البهاء و باسمك المكتوب على سرادق القدرة و باسمك العزيز و باسماءك المقدسات المكرمات المخزونات فى علم الغيب عندك. اسئلك من خيراً مما ارجو و اعوذ بعزتك و قدرتك من شر ما اخاف و احذر و ما لا احذر يا صاحب محد يوم حنين و يا صاحب على يوم صفين انت يا رب مبير الجبارين و قاصم المتكبرين. اسئلك بحق طه و يس و القرآن العظيم و الفرقان الحكيم ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تشد به عضد صاحب هذا العقد و ادأر بك فى نحر كل جبار عنيد و كل شيطان مرید و عدو شديد و عدو منكر الاخلاق واجعله ممن اسلم اليك نفسه و فوض اليك امره و الجا اليك ظهره. اللهم بحق هذا الاسماء التى ذكرتها و قرأتها و انت اعرف بحقها منى و اسئلك يا ذاالمن العظيم و الجود الكريم ولى الدعوات السمجات و الكلمات التامات و الاسماء النافذات و اسئلك يا نور النهار و يا نور الليل و يا نور السماء و الأرض و نور النور و نوراً يضىء به كل نور يا عالم الخفيات كلها فى البر و البحر و الارض السماء و الجبال. اسئلك يا من لا يفنى و لا يبید و لا يزول و لا له شىء موصوف و لا اليه حد منسوب و لا معه اله و لا اله سواه و لا له فى ملكه شريك و لا تضاف العزة الا اليه لم يزل بالعلوم عالماً و على العلوم واقفاً و للامور ناظماً و بالكينونية عالماً و للتدبير محكماً و بالخلق بصيراً و بالامور خبيراً. انت الذى خشعت لك الاصوات و ضلت فيك الاحلام و ضاقت دونك الاسباب و ملأ كل شىء نورك و جل كل شىء منك و هرب كل شىء اليك و توكل كل شىء عليك. انت الرفيع فى جلالك و انت البهى فى جمالك و انت العظيم فى قدرتك و انت الذى لا يدر كك شىء و انت العلى الكبير العظيم مجيب الدعوات قاضى الحاجات مفرج الكربات ولى النعمات. يا من هو فى علوه دان و فى دنوه عال و فى اشراقه منير و فى سلطانه قوى و فى ملكه عزيز صل على محمد و آل محمد و اخرس صاحب هذا العقد و هذا الحرز و هذا الكتاب بعينك التى لاتنام و اكنفه بركنك الذى لا يرام و ارحمه بقدرتك عليه فانه

مرزوقک. بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله و بالله لا صاحبه له و لا ولد بسم الله قوى الشأن عظيم البرهان شديد السلطان ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن اشهد ان نوحاً رسول الله و ان ابراهيم خليل الله و ان موسى كلیم الله و نجیه و ان عيسى بن مريم كلمته و روحه صلوات الله عليهم اجمعين و ان محمداً صلى الله عليه و آله خاتم النبيين لا نبى بعده. [صفحه ۳۷۸] اسئلك بحق الساعة التى يؤتى فيها بابليس اللعين فى تلك الساعة و الله ما انا الا مهيج مردة الله نور السموات و الارض و هو القاهر و هو الغالب له القدرة السابقة و هو الحكيم الخبير اللهم و اسئلك بحق هذه الاسماء كلها و صفاتها و صورها و هى: سبحان الذى خلق العرش و الكرسي و استوى عليه اسئلك ان تصرف عن صاحب كتابى هذا كل سوء و محذور فهو عبدك و ابن عبدك و ابن امتك و انت مولاه. فى بعض النسخ المعبّرة ورد الشكل بهذه الصورة فقه اللهم يا رب الاسوأ كلها و اقمع عنه ابصار الظالمين و السنة المعاندين و المريرين له السوء و الضر و ادفع عنه كل محذور و مخوف و اى عبد من عبيدك او امه من اماءك او سلطان مارد او شيطان او شيطانه او جنى او نية او غول او غولة اراد صاحب كتابى هذا بظلم او ضر او مكر او مكروه او كيد او خديعة او نكايه او سعايه او فساد او غرق او اضطلام او عطب او مغالبه او غدر او قهر او هتك ستر او اقتدار او آفة او عاهه او قتل او حرق او انتقام او قطع او سحر او مسخ و مرض او سقم ابوبرص او جذام او بؤس او آفة او فاقه او سغب او عطش او وسوسة او نقص فى دين و معيشه. [صفحه ۳۷۹] فاكفنيه بما شئت و كيف شئت و انى شئت انك على كل شى قدير و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين سلم تسليماً كثيراً و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم و الحمد لله رب العالمين. فاما ما ينقش على هذا القصبه من فضة غير معشوشه. يا مشهوراً فى السموات يا مشهوراً فى الارضين يا مشهوراً فى الدنيا و الاخرة جهدت الجابرة و الملو على اطفاء نورك و اخماد ذكرك فابى الله ان لا يتم نورك و يبوح بذكرك و لو كره المشركون.

اصحاب امام جواد

اصحاب و خواص او: ۱. صالح بن محمد بن سهل ۲. زكريا بن آدم ۳. صفوان بن يحيى كه اجمالى از شرح حال او در صفحات قبل گذشت. ۴. محمد بن سنان ۵. على بن مهزيار ۶. على بن جعفر ۷. يونس بن عبدالرحمان ۸. عبدالعزيز الهندي ۹. احمد بن حماد مروزي محمودى ۱۰. ابوخطاب جعفر بن وافد ۱۱. ابوغمر ۱۲. ابوسمهرى ۱۳. محمد بن ابراهيم الحضينى ۱۴. ابراهيم بن ابومحمود ۱۵. ابوطالب قمى ۱۶. عبدالجبار نهاوندى ۱۷. خيران خادم قراطبى ۱۸. ابو عبدالله اليارى ۱۹. هشام بن حكم. براى شرح حال آنها به مسند امام جواد، تأليف عزيزالله عطاردى ص ۳۴۶ رجوع شود.

راويان آن حضرت

راويانى كه از آن بزرگوار روايت کرده‌اند ۱۰۱ نفرند. براى اطلاع از شرح حال آنها به مسند امام جواد، تأليف عزيزالله عطاردى ص ۳۴۹ رجوع شود.

پاورقى

- [۱] نوبه نام شهرهاى مختلفى است. در جنوب مصر شهرهاى وسيع را نوبه گویند و نیز نوبه شهرى است كه میان آن و مدینه سه روز راه است. (معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۰۹) به گفته‌ى شيخ عباس قمى سببكه از خانواده‌ى ماريه‌ى قبطيه مادر ابراهيم پسر پيغمبر است. همچنين گفته شده كه نوبه از شهرهاى سودان است كه بلال حبشى از آنجاست.
- [۲] دلائل الامامة، ص ۲۰۹ و مسند امام جواد، ص ۱۶.
- [۳] او عموى امام رضاست.

[۴] ارشاد، ص ۲۱۷ و اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۷، حدیث ۱۴. در ارشاد، صیرفی را بصری نوشته‌اند.

[۵] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۶، حدیث ۱۰.

[۶] همان، ص ۱۰۷.

[۷] همان، ص ۱۰۶.

[۸] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۷، حدیث ۱۳؛ در این روایت با توجه به آن که در خراسان بوده امکان دارد سن امام جواد از هفت سال بیشتر باشد. بنابراین سن عیسی کمتر از هفت سال می‌شود و در این سن با نبوت توصیف کرده. اما در روایت دهم که گذشت سن عیسی را سه سال گفته و ممکن است گفته شود در آن سن مأمور به دعوت نبود، منتها علائم و آثار نبوت در او بود ولی در هفت سالگی مأمور به دعوت شد.

[۹] ارشاد، ص ۲۹۸ و اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، حدیث ۴.

[۱۰] بحار، ج ۵۰، ص ۱۵.

[۱۱] گویا ابتدا از آثار قدم حضرت که روی زمین نقش بسته بود احتمال دادند و سپس که خود حضرت را دیدند یقین کردند.

[۱۲] درباره‌ی شهر نوبه در پاورقی ص ۳۳۹ شرحی داده شده است.

[۱۳] «لعن الله الاعیس»؛ این کلمه مصغر عباس است و در مقام تحقیر گفته می‌شود.

[۱۴] مرآت العقول، ج ۱، ص ۲۳۷؛ در حدیث زکریا بن یحیی ماجرای قیافه‌شناسی گذشت. ابن شهر آشوب در باب معجزات امام جواد نوشته که جمعی در مکه از رنگ چهره‌ی امام جواد به شک افتادند زیرا رنگ صورتش شدیداً قهوه‌ای بود. در نتیجه او را که بیست ماهه بود به قیافه‌شناس نشان دادند که شرح آن در روایت محمد بن اسماعیل خواهد آمد.

[۱۵] بحار، ج ۵، ص ۱۰.

[۱۶] یزید بن سلیط از فرزندان زید بن علی بوده که پسر عموی امام ششم و امام هفتم است و پسر عمو نیز در حکم عموست. امام رضا از این نظر به یزید می‌فرماید که با بنی‌اعمام (یعنی موسی بن جعفر و امام صادق) در این محل ملاقات کرده‌ای.

[۱۷] اصول کافی مترجم، ج ۲، ص ۹۵؛ ذیل حدیث طولانی است.

[۱۸] صاحب مناقب ادامه‌ی آیه را اضافه کرده: کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعه من نهار بلاغ فهل یهلك الا القوم الفاسقون (احقاف ۳۵)؛ گویا آنها وعده‌هایی را که به آنها داده شده می‌بینند و احساس می‌کنند فقط ساعتی از روز در دنیا توقف داشتند. این ابلاغی است برای همگان و آیا جز قوم فاسق هلاک می‌شوند؟ اضافه کرده: امام جواد به سوی مردی آمد که در کنارش ایستاده بود و دست او را گرفت و داشت از وسط مردم می‌رفت و آنها راه باز می‌کردند. راوی گوید: دیدم پیرمردانی بزرگ و اجل به آن کودک می‌نگریستند و می‌گفتند: خداوند می‌داند رسالت خود را در چه جایگاهی قرار دهد. گوید: از حاضرین سؤال کردم: این پیران و بزرگان با جلالت کیانند؟ گفتند: آنها قومی از بنی‌هاشم از اولاد عبدالمطلب هستند. نیز به گفته‌ی ابن شهر آشوب، در خراسان خبر به امام رضا رسید و امام فرمود: خداوند سنتی را که درباره‌ی رسول خود و پسرش ابراهیم جاری شده بود در من و پسر محمد جاری ساخت. این می‌رساند که امام در مکه حضور نداشته و در آن وقت در خراسان بوده. سید هاشم بحرانی متوفای ۱۱۰۷ در مدینه‌المعجزه صراحت دارد که امام در زمان این ماجرا در مکه بود. جمع این دو روایت این است که بگوییم دو واقعه‌ی متفاوت و جدا از هم است.

[۱۹] مناقب، ج ۴، ص ۳۸۷ و مدینه‌المعجزه، ص ۵۱۶؛ وفات امام جواد، تألیف علامه مقرم، ص ۱۲.

[۲۰] سیری در تاریخ تشیع، ص ۶۶۲ و رجال نجاشی، صص ۲۱، ۶۷، ۶۸، ۱۴۱، ۲۹۴.

[۲۱] اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۶.

[۲۲] سیری در تاریخ تشیع، ص ۶۶۳ و بحار، ج ۶۰، ص ۱۰۳.

[۲۳] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸.

[۲۴] البته ما منکر بازی ائمه هدی در اوان کودکی نیستیم، بازی امام حسن و امام حسین با پیامبر و با بچه‌های مدینه مشهور است. گاهی رسول الله (ص) امام حسین را در کوچه در میان بچه‌ها می‌دید و می‌خواست او را بگیرد. امام می‌فهمید و این ور و آن ور می‌دوید و رسول خدا در گرفتن او گاهی از اصحاب کمک می‌طلیید. این قضیه که مرحوم علامه شاهد آورده از جهات دیگر اشکال دارد. اما قصه‌ی اولی در کتاب‌های شیعه و سنی نیامده و تنها صوفیه در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند و روشن است که آنها سعی دارند خود را به ائمه‌ی اطهار نزدیک سازند، مانند شقیق و امثال آن - که در زندگانی موسی بن جعفر گذشت. در این قضیه صدای امام جواد را در ته قلب بایزید وانمود کرده‌اند و با این تعبیر می‌خواستند بگویند که امام می‌گفت من در قلب تو جای دارم، تو کجا را می‌گردی و به این وسیله برای بایزید مقام معنوی درست می‌کنند تا همه‌ی صوفیان از نتیجه‌ی آن بهره ببرند و با این ترفند عوام‌الناس و ساده‌لوح‌ها را فریب می‌دهند. در حالی که بایزید و بایزیدها فرسنگ‌ها از عقاید ائمه فاصله دارند. آنها به احکام عمل نمی‌کنند و به واجبات قائل نیستند. اما قصه‌ی دوم در کتاب‌های سنی و شیعه نقل شده (در بحار، ج ۵۰، ص ۹۱ و شیخ بهایی در مفتاح الفلاح، ص ۱۷۱ و شیخ حر عاملی در اثبات الهداء، ج ۶، ص ۲۰۲) البته بخاری هم از محمد بن طلحه‌ی شافعی متوفای ۶۵۲ نقل کرده است. به نظر مؤلف این بسیار بعید است زیرا مأمون خودش امام جواد را احضار کرده بود؛ چه طور او را نمی‌شناخت. اصولاً در اول ورود به بغداد به دارالخلافة وارد می‌شد و ثانیاً امام در آن روز در سال سوم یا چهارم امامتش بود و در حال امامت، در مجالس بازی کودکان که خلاف شأن امامت است و هتک حرمت مقام الهی تلقی می‌شود هرگز حاضر نمی‌شود. علاوه بر این امام در این سفر ده سال داشت و این از روایت علی بن ابراهیم استفاده می‌شود که جمعی از شیعه آمدند و در مجلس واحد از حضرت سی هزار مسئله پرسیدند؛ همه را جواب داد و او در آن روز ۱۰ سال داشت. (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۹).

[۲۵] ارشاد، ص ۳۸۰.

[۲۶] حضرت در آن روز نه سال و چند ماه داشتند. (بحار، ج ۵۰، ص ۷۳).

[۲۷] ارشاد، ص ۲۹۹.

[۲۸] یحیی بن اکثم بن عمر بن ابی‌رباع اهل مرو خراسان و از قبیله‌ی بنی‌تیم بود. او در ایام خلافت مأمون و معتصم و واثق و متوکل قاضی مشهوری بود و سال‌های زیادی در بصره و بغداد و سامرا قضاوت کرد لیکن فاسد و فاسق بود. مأمون او را در بیست سالگی به قضاوت بصره منصوب کرد و مردم بر کمی سن او ایراد گرفتند و اعتراض کردند اما مأمون اعتنا نکرد. مسعودی در مروج الذهب آورده که اهل بصره به مأمون شکایتی آوردند که با کثرت لواط خود اولاد ما را فاسد کرده، مأمون گفت: شما قبلاً هم به او طعن می‌زدید. گفتند: یا امیرالمؤمنین! فحشا و منکرات و ارتکاب او به گناهان کبیره آشکار شده و او در همجنس‌بازی شهرت یافته، به طوری که بچه‌ها و نوجوانان را به طبقات مختلف تقسیم کرده و اشعار سروده و آنها را به چهار قسم تقسیم کرده: آن که صورت زیبا دارد ولی از او استفاده نمی‌شود و از پشت به کسی راه نمی‌دهد؛ این منافق است؛ ظاهر دارد باطن ندارد، دیگری ظاهر خوبی ندارد ولی پشت خود را باز کرده و این ظاهر ندارد، باطن دارد. گفته که این کودکان آخرت دارند و دنیا ندارند! سومی نوجوانی است که هم صورت زیبا دارد و هم پشت او به روی عاشقان باز است؛ این هم دنیا دارد و هم آخرت. چهارمی نوجوانی است که این نعمت‌ها را ضایع کرده و در بین مردم نه آخرت دارد و نه دنیا؛ یعنی نه از زیبایی او می‌توان استفاده کرد و نه از پشت او. مأمون قبول نکرد و گفت: کدامتان این اشعار را از او شنیده‌اید؟ گفتند: این گفتار او به حدی شهرت دارد که بر سر زبانهاست. مأمون او را عزل کرد و بر او سخت گرفت و این در سال ۲۱۵ بود که در آن سال او را از بصره به عراق تبعید کرد. در فساد اخلاق و تجاهر به عمل لواط به جایی رسید که مأمون دستور داد از غلمان‌ها برای خود سهمی قائل شود که همراه او باشند و در کارهای او شرکت

کنند. او هم چهارصد نفر از نوجوانهای امرد را انتخاب نمود و با این عمل مفتضح شد و شعرا نیز در این مورد اشعاری سرودند. (مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۳۶ - ۴۳۴ و مسند امام جواد، ص ۳۳۱).

[۲۹] چه قدر عالی سروده فیض، عارف والا مقام: ای خنک آن نیستی کو دعوی هستی کند با کمال عجز اظهار زبردستی کند چون در آید از ره معنی بر اوج معرفت در حضيض جهل معنی افتد و پستی کند هستی آن دارد که هستی بخش هر هستی است او غیر او را کی رسد کو دعوی هستی کند نیست هستی در حقیقت جز خدای فرد را مستش ار دعوی کند هستی ز سرمستی کند آن زبردست است کو قوت نهد در دست‌ها آن زور از خود ندارد چون زبردستی کند رفعت آن دارد که جز او جمله در فرمان اوست هر که فرمانبر بود ناچار او پستی کند جاهل است آن مست غفلت کو کند دعوی هوش دعوی هوش آن کند که عشق او مستی کند می‌روم با پای دل تا دست در زلفش زنم این دل من بهر من پایی کند دستی کند در کف فیض آید از آن مایه‌ی هر عقل و هوش از نشاط و خرمی ناخورده می‌مستی کند.

[۳۰]ظهار در شرع این است که مرد پشت و کمر زن خود را مانند کمر مادر یا یکی از ارحام خود بپندارد و بگوید: پشت تو یا کمر تو مانند کمر یا پشت مادر یا خواهر من است. با این کلمه زن بر او حرام می‌شود و باید کفاره بدهد تا بر او حلال گردد.

[۳۱] ذریه بعضها من بعض (آل عمران / ۳۴).

[۳۲] بحار، ج ۵۰، ص ۷۹ - ۷۴، حدیث ۳ و احتجاج، ج ۲، ص ۲۴۰.

[۳۳] امام در این جمله از روش تقيه استفاده کرده است.

[۳۴] ق / ۱۶.

[۳۵] احزاب / ۷.

[۳۶] احتجاج، ج ۲، ص ۲۴۹ - ۲۴۵ و بحار، ج ۵۰، ص ۸۳ - ۸۰.

[۳۷] الغدير، ج ۵ و ۶.

[۳۸] ارشاد، ص ۳۰۴.

[۳۹] ارشاد، ص ۳۰۴ و اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۳.

[۴۰] اصول کافی مترجم، ج ۲، ص ۴۱۷، حدیث ۴.

[۴۱] منتهی الآمال، شرح حال امام جواد.

[۴۲] بنا به نوشته‌ی محمد بن جریر طبری (در حوادث سال ۲۱۵)، آن حضرت قبل از این تاریخ در ماه صفر سال ۲۱۵ در شب جمعه در شهر تکریت (سی و پنج فرسخی بغداد) بر مأمون وارد شد و مأمون در بیست و هفتم محرم همین سال از بغداد به قصد جنگ با روم بیرون آمده بود و مأمون اجازه داد که پیش ام‌الفضل، که همسرش بود و در خانه‌ی احمد بن یوسف در کنار شط اقامت داشت برود. امام به نزد ام‌الفضل آمد و بعد از مدتی که فصل حج فرا رسید، همراه ام‌الفضل به حج رفت و سپس به مدینه برگشت. (تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۱۱۰۲، حوادث سال ۲۱۵) بنابراین امام جواد در زمان حیات مأمون دوباره به عراق آمده. در سفر اول ماجراهای یحیی بن اکثم و ازدواج با ام‌الفضل اتفاق افتاده که امام در این زمان حدود ده سال داشته است، به طوری که در ضمن روایت علی بن ابراهیم (در پاورقی) گذشت.

[۴۳] ارشاد، ص ۳۰۴؛ به اتفاق امام جواد در سال ۲۲۰ با دستور معتصم و سم ام‌الفضل به شهادت رسید و آن که مرحوم علامه مفید احضار امام را از ناحیه‌ی معتصم در سال ۲۲۵ نوشته جور در نمی‌آید و تباین کلی دارد. شاید رقم ۲۲۵ و سنه‌ی خمس و عشرین و مثین از قلم نساح (یعنی نویسندگان) اشتباه شده باشد.

[۴۴] مناقب، ج ۴، ص ۳۸۲ و بحار، ج ۵۰، ص ۱۷ - ۱۶.

[۴۵] ارشاد، ص ۳۰۸.

[۴۶] احمد بن داوود در سال ۱۶۰ ق در بصره به دنیا آمده و در دمشق به تحصیل علوم گوناگون اشتغال داشته. مأمون بعد از عزل یحیی بن اکثم او را به سمت قاضی القضاة منصوب نمود و در زمان معتصم و واثق و متوکل در این مقام بود و موافق مذهب معتزله، به حدود قرآن و خلقت آن اعتقاد راسخ داشت و مخالفان را مجازات می‌کرد، به طوری که در رمضان ۲۲۰ به احمد حنبل که به قدم قرآن معتقد بود به حکم معتصم که با قاضی هم مرام بود سی و پنج تازیانه زدند. وی در دربار خلفای عباسی نفوذ کلام شگفت‌انگیزی داشت و به همین دلیل جمع کثیری را از مرگ نجات داد. اما وجود امام جواد را تحمل نکرد و با سعایت او معتصم امام را مسموم نمود و در نتیجه‌ی این عمل ظالمانه در پایان کار بسیار خوار و ذلیل شد و همه‌ی عزتش به ذلت تبدیل گردید. متوکل همه‌ی ثروت او را مصادره کرد و در سال ۲۴۰ به مرض فلج درگذشت. (ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۲۲) کار سهلی نیست خون آل محمد ریختن خاک غم بر فرق فرزند پیمبر ریختن دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند.

[۴۷] منتهی الآمال، ج ۵، ص ۳۴؛ این قصه‌ی سعایت ابوداود را ابوالقاسم سحاب در کتاب «سرور الفؤاد» که در زندگانی امام جواد نوشته چنین آورده: در جلولاء، راهزنان کاروان حجاج و دیگر از اهل قافله را زده و اموالشان را به سرقت بردند. اهل قافله به عامل جلولاء شکایت برده و او دزدان را دستگیر کرد و حادثه را به معتصم گزارش داد و آنها را به دربار معتصم اعزام نمود. خلیفه، مجلسی از علما ترتیب داد و حکم کرد فقها را آوردند که ابن ابوداود هم در جمع آنها حضور داشت و معتصم حکم سارقین را از آنها سؤال کرد و آنها گفتند: حکم خدا در این مورد در قرآن آمده است «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض» (ماده / ۳۷)؛ کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش محاربه می‌کنند و در زمین به فساد کوشش می‌کنند این است که کشته شوند یا به دار آویخته شوند و یا دست‌ها و پایهای آنها به طور خلاف (یعنی دست راست و پای چپ) بریده شود یا آن که حبس یا تبعید شوند. اکنون اختیار با امیرالمؤمنین است که هر یک از این احکام را که بخواهد درباره‌ی آنها اجرا کند. حضرت جواد در مجلس حضور داشت. معتصم به آن حضرت عرض کرد: حکم این قضیه در نظر شما چیست؟ امام فرمود: این نوع قضا یا احکام مختلفی دارد: ۱- اگر در راه، تنها خوف و وحشت ایجاد کرده‌اند باید آنها را در زندان حبس کرد و این معنی نفی در آیه برای آن است که راه را به مردم ناامن کرده‌اند. ۲- اگر باعث رعب و وحشت باشند و با کشتن کسی همراه باشد. باید کشته شوند. ۳- اگر رعب و وحشت و کشتار، همراه با ربودن مال باشد باید دست و پای ایشان را به طور خلاف بریده و بعد از آن به دار آویخته شوند. معتصم به عامل جلولاء نوشت که حکم امام جواد را درباره‌ی آنها اجرا کند و این موضوع بر ابن داوود بسیار گران تمام شد؛ لذا سعایت کرد. (سرور الفؤاد، ص ۱۰۲).

[۴۸] در اواخر دوره‌ی بنی‌امیه، ازلی بودن قرآن تقریباً رأی اکثریت بود و کسی جرئت مخالفت با آن را نداشت. نخستین کسی که به مخالفت قد علم کرد و مخلوق بودن قرآن را اظهار کرد، جعد بن درهم بود که در ایام هشام بن عبدالملک (۱۲۵ - ۱۰۵) به قتل رسید. در زمان هارون الرشید به واسطه‌ی قوت گرفتن معتزله (که در عقاید به امامیه نزدیک هستند) عقیده‌ی مخلوق و حادث بودن قرآن قوت گرفت اما هارون مانع اظهار کردن آن بود تا اختلاف موجب شکاف نشود. ولی در عصر مأمون عقیده به مخلوق بودن قرآن علنی شد و مخالفان این عقیده را شکنجه کرده و گاهی می‌کشتند و کسی جرئت مخالفت نداشت جز احمد بن حنبل تا آنجا که با زنجیر او را پیش مأمون که در شام بود روانه کردند ولی قبل از رسیدن به حضور مأمون خبر مرگ خلیفه در راه گزارش شد و مأموران، او را به بغداد برگرداندند. معتصم برادر مأمون (۲۲۷ - ۲۱۸) در زمان خلافتش و در سال ۲۱۹ احمد بن حنبل را با رأی ابن ابوداود احضار کرد و مدت سه روز نگاه داشت و دستور ترک عقیده داد و او قبول نکرد و امر کرد او را سی و هشت تازیانه زدند. ضربات به قدری شدید بود که او بیهوش شد و پوست بدنش برآمد. سپس او را به زندان فرستادند. در زمان خلافت واثق

پسر معتصم (۲۳۲ - ۲۲۷) این روش به شدت تعقیب شد، به طوری که در سال ۲۳۱ موقعی که مأمورین خلیفه، اسرای مسلمانان را در مقابل فدیة آزاد می‌کردند و از رومیان تحویل می‌گرفتند، نماینده‌ی احمد بن ابوداؤد قاضی القضاة به سرحد روم آمد تا از عقیده‌ی اسرا پرسد. هر کس را که به مخلوق بودن قرآن و نفی رؤیت پروردگار معتقد بود آزاد می‌کردند و کسانی را که به قدمت آن معتقد بودند در اسارت رومیان باقی می‌گذاشتند. (التنبیه و الأشراف، ص ۱۹۱ و خاندان نوبختی، تألیف عباس اقبال، ص ۴۲ و ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۲۲ با تلخیص).

[۴۹] البیان، باب پیدایش عقیده‌ی کلام نفسی و قدم قرآن.

[۵۰] منتهی الآمال، ج ۵، ص ۳۵.

[۵۱] سیری در تاریخ تشیع، ص ۶۷۹ به نقل از عیون المعجزات.

[۵۲] کامل، ج ۶، ص ۴۵۵.

[۵۳] بحار، ج ۵۰، ص ۱۷.

[۵۴] ارشاد، ص ۳۰۷.

[۵۵] کافی مترجم، ج ۲، ص ۴۱۲.

[۵۶] ارشاد، ص ۳۰۷.

[۵۷] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۳.

[۵۸] منتهی الآمال، ج ۵، ص ۳۶.

[۵۹] مسند امام جواد (ع)، ص ۸۴.

[۶۰] ابوعلی محمد بن احمد، بزرگ مردی بود فاضل و بسیار پرهیزکار و خوش برخورد و نیکو منظر و فصیح زبان و دانشمند و عاقل، ملقب به اعرج و ربیس و نقیب سادات شهر قم و اماره‌الحاج مخصوص او بوده است. نقل است والی قم او را به ائمه تشبیه کرده و در فضل، او را قابل امام شدن می‌دانسته. وفات او در سوم ربیع سال ۳۱۵ بوده و در مقبره‌ی محمد بن موسی مدفون است.

[۶۱] منتهی الآمال، ج ۵، ص ۳۷.

[۶۲] مسند امام جواد، ص ۸۶.

[۶۳] رجال نجاشی، ص ۱۹.

[۶۴] اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ص ۱۱۶.

[۶۵] کافی، ج ۵، ص ۱۱۱.

[۶۶] بحار، ج ۵۰، ص ۴۴.

[۶۷] رجال نجاشی، ص ۱۸۰.

[۶۸] اثبات الوصیة، ص ۲۱۳.

[۶۹] نوح بن دراج برادر جمیل بن دراج که علامه خوئی او را از اصحاب امام صادق به حساب آورده، از ثقات شیعه بوده و مدایح او را که دلیل شیعه بودنش باشد آورده و گفته از ترس، آن مدایح را کتمان می‌کرده. (معجم الرجال، ج ۱۹، ص ۱۸۱ - ۱۷۹).

[۷۰] رجال نجاشی، ص ۲۵۴.

[۷۱] طغیان خرمیه همان قیام بابک خرم است که مرکز آن آذربایجان، منطقه‌ی اهر و ارسباران بود و ستاد مرکزی آن همان قلعه‌ی بابک خرم است. بابک خرمی به نام عبدالله بابک در جوانی در خدمت دهقانی بود در اردبیل به نام جاویدان و کشاورزی می‌کرد. در زمان خلافت مأمون بر ضد حکومت او قیام نمود و پیروان بسیاری پیدا کرد و از سال ۲۰۱ تا ۲۲۲ با ارتش خلیفه جنگید و مأمون

مرد و معتصم را کلافه کرد. آخر سر سپاه عباسی به ریاست افشین ایرانی از طرف معتصم به جنگ بابک آمد و با حيله او را گرفته به بغداد بردند و معتصم او را با فجیع‌ترین وضعی به قتل رسانید. ولی بابک تا آخرین لحظه خلیفه را شماتت می‌کرد. (فرهنگ معین، ج ۵، ص ۲۲۴).

[۷۲] سیری در تاریخ تشیع، ص ۶۸۵ به نقل از استبصار شیخ طوسی، ج ۲، ص ۵۸.

[۷۳] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۸۰، حوادث سال ۲۱۴.

[۷۴] علی بن مهزیار را بشناسید نجاشی گوید: علی بن مهزیار در اصل «دروقی» بود و کیش نصرانی داشت و بنا به روایتی از نصرانی‌های هند بود و در آبادی‌های فارس زندگی می‌کرد و به شرف اسلام مشرف شد. به علوم آل محمد روی آورد و از محدثین بزرگ به حساب آمد. از امام رضا و امام جواد و امام هادی روایت کرده و برخی گفته‌اند که از موسی بن جعفر و امام حسن عسکری هم روایت دارد. علامه خوئی آنها را رد کرده و آنچه مسلم دانسته روایت از آن سه بزرگوار است و در طبقه‌ی حدیث علی بن مهزیار برای او چهارصد و سی و هفت روایت ثبت کرده. می‌گوید: او ثقۀ است و طعنی هم نشده و سی و چهار کتاب در اکثر ابواب فقه با نام برای او ضبط کرده‌اند و کشی او را علاوه بر آنکه از روایت حدیث بوده - از سفرای محدثین امام جواد نیز دانسته. او از اصحاب کرامات بود. احمد بن محمد از علی بن مهزیار نقل کرده که می‌گفت: سال ۲۲۶ که از کوفه به مدینه می‌رفتم، در یکی از شب‌ها بیرون آمدم که وضو بسازم. در حال خود بودم و داشتم مسواک می‌زدم که ناگهان در ته مسواک آتش مشاهده کردم که شعله می‌زند و روشنایی دارد و مانند خورشید یا مانند سایر روشنایی‌ها می‌درخشد. دیگر نترسیدم ولی شگفت زده بودم و به آن دست زدم. دیدم حرارت ندارد. این آیه را خواندم: «الذی جعل لکم من الشجر الأخضر ناراً فاذا اتم منه توقدون». همین طور در فکر بودم و این روشنایی ادامه داشت. به سوی رفقا برگشتم و شب، بارانی خفیف بارید و غلامان من در پی آتش بودند که آن را پیدا کنند و همراه ما مردی از اهل بصره بود. وقتی مرا دید یکی از غلامان به آن مرد بصری گفت: ابوالحسن آمد و آتش همراه اوست. همین که نزدیک شدم مرد بصری آن روشنایی را لمس کرد و حرارتی در آن ندید و همچنین غلامان هم آن را لمس کردند و حرارتی نیافتند. بعد از زمانی خاموش شد و سپس روشن شد و بعد از مدت کمی باز خاموش شد. سه مرتبه تکرار شد و سپس روشن نشد. هرچه به مسواک نگاه کردیم آثار آتش و سوختگی و سیاهی در آن ندیدیم. مسواک را گرفتم و پوشانیدم و مخفی کردم تا آنکه به امام هادی - علیه‌السلام - نشان دادم و آن را باز کردم و بالا پایین کردم. امام همه را دیدند و ماجرای آن را برای امام شرح دادم. حضرت فرمود: این نور بوده. گفتم: ای پسر پیامبر فدایت شوم! نور بوده؟ گفت: آری به جهت تمایل تو به اهل بیت و اطاعت تو از پروردگار آن را به تو نشان داده (معجم الرجال، ج ۱۲، ص ۱۹۵) و از این حدیث مقام و عظمت او معلوم می‌شود و برخی که تشرف او را به خدمت امام زمان نقل کرده‌اند دچار خطا شده‌اند؛ زیرا کسی که خدمت امام زمان مشرف شد علی بن ابراهیم بن مهزیار است (معجم الرجال، ص ۱۹۸).

[۷۵] معجم الرجال، ج ۱۲، ص ۱۹۷.

[۷۶] بحار، ج ۵۰، ص ۱۰۱.

[۷۷] هما تخلص دو نفر از شعرای نامی است: یکی رضا قلی خان شیرازی متوفای ۱۲۹۰ هجری قمری و این شعر از اوست. دیدی هما که صوفی و زاهد فروختند آخر به پیر میکده بیت الحرام را دیگری میرزا محمد صادق مهرورزی مقیم قم است. وی ادیب فاضلی بوده و از او چهار جلد تألیفات باقی مانده. در سال ۱۲۲۳ در قم فوت کرده (ریحانۀ الادب، ج ۴، ص ۳۳۰) و همایی که در اینجا از او نام برده می‌شود. رضا قلی خان است.

[۷۸] بحار، ج ۵۰، ص ۱۰۱، حدیث ۱۵ و کافی، ج ۴، ص ۳۱۴.

[۷۹] بحار، ج ۵، ص ۸۱.

[۸۰] اختیار معرفه الرجال، شیخ طوسی، جزو ۶، ص ۵۸۲.

[۸۱] معجم الرجال، ج ۹، ص ۱۲۳.

[۸۲] مدینه المعجز، ص ۵۲۷.

[۸۳] ارشاد، ص ۳۰۵ و بحار، ج ۵۰، ص ۴۰ - ۳۸ و کافی، ج ۲، ص ۴۱۳، باب مولد ابی جعفر، حدیث ۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)
 (ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
 (ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 (ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهنانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بپدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

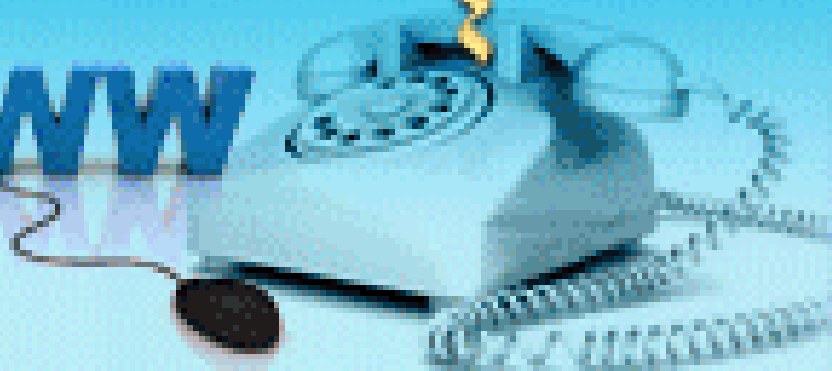


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

